

استراتژی ایالات متحد آمریکا

پیش از این گفتیم که ایالات متحد آمریکا سرکردگی امپراتوری جهانی چند جانبه‌ای را برعهده دارد که براساس نظام غارتگرانه سرمایه‌داری انحصاری جهان استوار است. و نیز گفتیم حرص و آرزو انحصارگران آن تابدان پایه است که تلاش دارند سلطه بی‌چون و چرای خویش را بر جهان سرمایه‌داری - اعم از پیشرفته و عقب‌مانده آن - اعمال کنند و نیز به گونه‌ای بر اردوگاه سوسیالیسم غلبه کنند.

بطور خلاصه اینکه آنها امیدوارند که چرخهای تاریخ را از گردش باز دارند و کاروان بشریت را در جای خود میخکوب سازند تا این کاروان در آخرین مرحله‌ای که در آن است - یعنی سرمایه‌داری انحصاری - باقی بماند مقامات امریکایی علی‌رغم اثرات ویرانگری که بر حرکت طبیعی زندگی بشری به جای می‌گذارند و گذشته از اینکه بیان این مطلب از سوی آن کسانی که در مرکز رهبری این امپراتوری جهانی قرار گرفته‌اند دلیلی بر عدم تعادل مغزی آنهاست بلکه آنها به این ترتیب هدف استراتژیک خود را هم پنهان نمی‌دارند و چه بسیار شنیده شده که رهبران امریکایی از آنچه که «مشت‌های امریکایی» نامیده‌اند سخن رانده‌اند که خود قابل مقایسه با «مشت‌های رومی» می‌باشد که در اواخر دوران بردگی برزبان می‌آوردند.

تداوم این شعار به قیمت فراهم آوردن و ذخیره وسایل مادی به میزان وحشتناکی است که سردمداران پیاپی این دولت تجاوزکار دسی از نیل به آن در هر نقطه از جهان سرمایه‌داری باز نایستاده‌اند، به عنوان مثال اخیراً ریگان نامه‌ای به تاریخ ۲۵ مارس ۱۹۸۱ به برژنف نوشت، این نامه محتوی عبارت

زیر بود— که می‌توان آن را در ردیف عبارتهای مکاتبات رسمی دورانهای قدیم امپراتوری بشمار آورد—: «... ایالات متحد امریکا پس از جنگ جهانی دوم این قدرت را داشت که سلطه خود را بر جهان حاکم گرداند ولی آگاهانه از این قدرت استفاده نکرد...»^۱.

پرزیدنت ریگان — که در دوران او و یارانش پدیده به قدرت رسیدن سیاهترین رژیمهای مرتجع دنیا در جهان تحت سلطه سرمایه‌داری را شاهد بوده‌ایم و به عبارت دیگر در دوران ریاست‌جمهوری او نشانه‌های فروپاشی نظام جهانی سرمایه‌داری انحصاری را می‌توان دید— با این عبارت از اینکه دولت وی در فاصله‌ای که به تنهایی صاحب بمب اتمی بود فرصت سلطه مطلق بر جهان را از کف داده، اظهار تأسف می‌کند. این مسئله دقیقاً همان چیزی است که هیتلر به آن می‌اندیشید و مردم و پیشاپیش همه، امریکاییها او را دیوانه خواندند. با علم به اینکه امریکا به هنگام شعله‌ور شدن جنگ جهانی دوم به‌طور نسبی در برابر جهان بیش از آنچه هیتلر و همپیمانان او داشتند، دارای قدرت مادی نبود با این حال سرمایه‌داران تارومار شده، این جنگ را پشت‌سر گذاشتند.

در آن هنگام نیز امریکا هنوز به قدرت هسته‌ای دست نیافته بود و این چیزی است که با خیالبافیهای ریگان، در تناقض است. اتحاد شوروی در آن زمان قدرتمندترین ارتش زمینی در جهان را داشت و با گامهایی استوار به سوی تولید سلاح هسته‌ای خود پیش می‌رفت. در همان وقت انقلابهای عمومی و فراگیر، نظام سرمایه‌داری انحصاری را در اروپا، امریکا و ژاپن به ستوه آورده بود و خلاصه حوادث جهان با قدرتی شگرف به پیش می‌رفت و بازگشت ناپذیری نمود. امریکاییها در آن شرایط — با بهره‌گیری از تخصص فوق‌العاده خود در سرکوب مردم و استثمار آنان و با استفاده از تمامی توان خویش — علاوه بر توان قدرتهایی که به اطاعتشان درآمدند، هرچه را که می‌توانستند برای برپائی امپراتوری خود تدارک دیده و بکار بردند و به هدفهایی که می‌خواستند نائل آمدند ولی ریگان با اندوهی که بر از دست رفتن «فرصتهای واهی» می‌خورد به ناتوانی دولت متبوع خویش در تحقق بخشیدن به خیالبافیهای خود و امثال خود نسبت به امکان باز ایستادن چرخهای تاریخ، اعتراف می‌کند.

۱. برژنف در پاسخ خود به ریگان به تاریخ ۲۴ آوریل دقیقاً به همین عبارت جواب گفت و سفارت شوروی در امریکا این پاسخ را منتشر کرد.

قانونمندی نبردهای معاصر

همانطور که می‌دانیم قوانین نبرد به دو بخش عمده تقسیم می‌شوند: قوانین کلی، و قوانین خاص.

الف- قوانین کلی نبرد؛ که مهمترین آنها عبارتند:

۱. قانونمندیهای جنگ عینی و واقعی هستند و نسبت به طرفین درگیر تغییر نمی‌کنند، مثلاً پیروزی و شکست بسته به اینکه هر کدام از طرفین در جریان نبرد، چه نسبتی از عوامل مادی و معنوی را حائز بوده‌اند، به همان نسبت نصیبشان می‌شود. هر تغییری در این نسبت، در آن سهم نیز منعکس می‌شود. مثلاً امریکا علی‌رغم اینکه دولت قدرتمندی است و توان مادی آن با آنچه ویتنامیها داشته‌اند قابل مقایسه نبود، در آن جنگ معروف در مقابل آنها شکست خورد زیرا جنبه تجاوزپیشگی، آن را از بسیاری عوامل که مردم ویتنام در سرزمین خود از آن بهره‌مند بودند، محروم می‌داشت.

از جمله این عوامل می‌توان اراده این مردم، مهارت و صداقت رهبرانش، و پشتیبانی نیروهای مترقی و انسانهای شرافتمند جهان از ویتنام را نام برد.

۲. برتری در داشتن وسایل مختلف، تنها هنگامی مؤثر می‌افتد که انواع مختلف این وسایل در چارچوب مکانیسم کاربردی مناسب و با بهره‌گیری از رهبری کارآمد، مورد استفاده قرار گیرند تا بتوان به نتایج مورد انتظار نائل آمد. در جنگی که امریکا مثلاً علیه کره شمالی در اوایل دهه پنجاه به راه انداخت وسایل و ابزارهای این کشور به لحاظ تکنولوژی نسبت به کره‌ایها و داوطلبان چینی که به یاری آنها شتافتند، برتری قاطعی داشت ولی نخوت و تکبر فرماندهان امریکایی باعث شد ارتش این کشور- طبق توصیفی که لوموند در آن روزها از آن بعمل آورد- که از لحاظ فراوانی و تنوع سلاح در تاریخ بی‌نظیر بود، در رودخانه «یالو» در تنگنا قرار گیرد و این ارتش علی‌رغم وسایل پیشرفته و ذخایر فراوانی که در اختیار فرماندهی آن بود، شکست فاحشی را متحمل شود بنابراین خلاصه این قانون چنین است: می‌توان با مانورهای دشمن را در تنگنا قرار داد و اسکان استفاده از تجهیزاتش را از او سلب کرد، در این صورت این وسایل و تجهیزات به کارش نیامده و حتی چه بسا، خود به صورت باری اضافی بردوش او درآیند.

۳. استراتژی جنگ، با استراتژی سیاسی متناقض نیست. «چه، جنگ در واقع

مبارزه‌ای سیاسی است، منتها به شیوه‌ای دیگر^۱».

سیاستی که ایالات متحد آمریکا در جهان و در روابط بین‌المللی خود برقرار کرده که شامل تهدید، توطئه و خرابکاری در نقاط مختلف دنیاست همراه با جنگهای تجاوزکارانه‌ای که این سو و آن سو به طور مستقیم یا از طریق وابستگان خود و همچون اسرائیل و افریقای جنوبی به راه می‌اندازد، روند کلی فعالیت‌های این دولت امپریالیستی را تشکیل می‌دهند و این فعالیتها را «دفتر امنیت ملی» یعنی بالاترین ارگان تصمیم‌گیری این کشور رهبری می‌کند که رئیس‌جمهور در رأس آن قرار دارد و علاوه بر مشاوران و کارشناسان مختلف؛ وزیر خارجه، وزیر دفاع، وزیر خزانه داری و مدیر اطلاعات مرکزی (C.I.A) نیز در آن عضویت دارند.

رابطه ایالات متحد آمریکا، به عنوان سرکرده، امپراتوری جهانی چندجانبه با جهان سوم آن گونه که در تئوریهای دیپلماتیک عنوان می‌شود، نیست، چرا که این کشور عملاً سلطه خود را بر تمامی منابع طبیعی کشورهای زیر سلطه، گسترش داده است.

پیش از این نیز گفتیم که مقامات امریکایی چگونه در هر مناسبتی اظهار می‌دارند که نفت اعراب از جمله بنیادهای امنیت ملی کشورشان بشمار می‌رود. بر این اساس می‌بینیم که برخی از مسائلی که مربوط به امور داخلی بعضی کشورهای جهان می‌شود در نظر آنان به «امنیت» کشورشان مربوط می‌شود و مثلاً چگونگی حکومت در کشورهای نفت‌خیز خلیج فارس پیش از آنکه مربوط به مردم همان کشورها باشد به ایالات متحد آمریکا مربوط می‌شود. به همین سبب این کشور دهها میلیارد دلار خرج می‌کند تا نیرویی مانند «نیروی واکنش سریع» را برای دخالت در امور داخلی کشورهای خلیج و دیگر کشورها در این منطقه و به طور کلی در جهان، سازمان دهد.

از دهه پنجاه به این طرف بهانه‌ای که آمریکا برای دخالت خود مطرح می‌کرد «خطر غیرمستقیم کمونیسم» بود که منظور از آن هر جنبش داخلی در کشور مورد بحث است، و در پی سقوط شاه در ایران، بهانه دیگری برپا شد که در تناقض کامل با آن دیگری است یعنی «خطر اسلام رادیکال».

توجه به بهانه‌های متناقضی که از سوی آمریکا ارائه می‌شود، بهترین دلیل برای شناخت اهداف تجاوزکارانه این کشور در جهان ستمدیدگان است که همانا تحمیل روابط استعماری و ستم‌پیشگی و تحکیم هرچه بیشتر سلطه‌اش

براین کشورهاست. حتی رهبران آمریکا— همچنان که گفتیم— این امر را پنهان نمی‌دارند و با صراحت تمام اظهار می‌دارند که: ثروتهای جهان از جمله نفت پیش از آنکه به صاحبانشان مربوط شود به آنها بستگی دارد.

ب— قانونمندیهای خاص جنگ؛ بد نیست در آغاز نگاهی به ویژگیهای کلی جنگهایی که ایالات متحد درگیر آنهاست، بیندازیم.

این ویژگیها بیانگر هویت این کشور و نیز هویت قربانیانی است که مورد تجاوز قرار گرفته‌اند، همچنین به نیروهای سیاسی و منافع اقتصادی و هدفهای نظامی خاصی بستگی پیدا می‌کند که همگی باهم فعالیت‌های عمومی ایالات متحد آمریکا را در تمامی زمینه‌ها و در مناطق مختلف جهان رهبری می‌کنند. از سوی دیگر ویژگی هر کدام از جنگهایی که این کشور مستقیماً یا بوسیلهٔ وابستگانش— همچون اسرائیل و امثال آن— درگیر آن است، «دارای وسایل خاصی است که چگونگی آن به شرایط و محدودهٔ نیازها و میزان دوام و پیچیدگی آن»^۱ و نیز احتمال توسعهٔ درگیری طرفهای دیگری در آن، بستگی دارد.

نخست؛ جنگهایی که ممکن است ایالات متحد درگیر آنها شود، به دو گروه تقسیم می‌شوند:

الف— جنگهایی که خود، یا از طریق وابستگان خود در جهان علیه کشورهای جهان سوم برآید؛

ب— جنگها، جهانی با مشارکت همیمانان و سرسپردگان آن در جهان علیه اتحاد شوروی و اردوگاه سوسیالیسم.

می‌توان نوع سومی از جنگ را براین دو نوع افزود و آن جنگی است که میان دو ابرقدرت— اتحاد شوروی و آمریکا— در خاک یکی از کشورهای جهان سوم و به دور از مرزهای آنان و با اسلحهٔ کلاسیک یا هسته‌ای شعله‌ور می‌شود. در بحثی که هم‌اکنون می‌آید دقیقاً به همین احتمال اشاره خواهیم داشت: «... در دوران ریاست‌جمهوری کارتر، گروهی از استراتژیستها به رهبری افراد مؤثری همچون وزیر سابق دفاع «جیمز شلزینگر»، فرمانده سابق پیمان اتلانتیک شمالی (ناتو)؛ «الکساندر هیک»، رئیس سابق عملیات دریائی؛ دریاسالار «مور روسولتر» با سیاستهای کارتر به مخالفت برخاستند.

این گروه نیز همراه با گروههای دیگری که استراتژی «واکنش همه‌جانبه»

۱. به استراتژی نظامی زیر نظر مارشال سوکولوفسکی، ترجمهٔ وزارت دفاع سوریه، مراجعه فرمائید.

را مورد حمله قرار داده بودند، به موضوع غیر دخالت جویانهٔ پرزیدنت کارتر حمله کردند و توضیح می‌دادند که دست کشیدن امریکا از مناطقی همچون آنگولا و اتیوپی، با همهٔ محدودیتشان مشوق رویاروییهای بزرگتر در مناطق حساستری همچون خاورمیانه خواهند شد... امروزه همچنان که در دوران کندی اتفاق افتاد، این «گروه مخالف» به قدرت رسیده‌اند. ژنرال «الکساندرهیگ» وزیر خارجه است و به همراه وی تعداد بسیاری از منتقدین سیاست کارتر پستهای کلیدی را در حکومت فعلی بدست آورده‌اند و علاوه بر آن «سرام» ریگان در زمینهٔ دفاع، تنها اندکی با استراتژی «دفاع انعطاف‌پذیر» متعلق به ژنرال «تیلور» تفاوت دارد، چرا که «واین برگر» در پی آن است که قدرت دفاعی امریکا را در ابعاد وسیعتری در مناطق استراتژیک گسترش دهد، ژنرال «تیلور» خواهان چیزی جز قدرت تحرك از نقطه‌ای به نقطهٔ دیگر در محدودهٔ کامل رویاروییهای محتمله، نبود... استراتژی جدیدی که هم اکنون به‌مورد اجرا گذارده می‌شود، در حال تعمیم و گسترش است. و از این پس تمامی مناطق جهان—مستقیم یا غیرمستقیم—منافع حیاتی امریکا را تشکیل می‌دهند، چه، از یکسو دارای منابع مواد اولیه‌ای هستند که به‌طور مستقیم حیات اقتصادی امریکا بدان بستگی دارد و از سوی دیگر جزئی از این نظام جهانی بشمار می‌روند که اینک برپاست و وظیفهٔ امریکا است که از آن (نظام) حمایت کامل به‌عمل آورد. این چیزی بود که ژنرال «دیویدجونز» رئیس ستاد مشترك در دسامبر گذشته در برابر کنگره از آن دفاع کرد و گفت: «...نیازمند ارائهٔ استراتژی کاملی هستیم که مشکلات اقلیمی ما را در چارچوب وسیعتری وحدت بخشد». وزیر خارجه، «الکساندرهیگ» نیز گفت: «در برابر ابتکارات اتحاد شوروی در جهان سوم بیش از هر زمان دیگر مقاومت به‌خرج خواهیم داد، و برای این کار دولت امریکا آمادگی کامل دارد تا علیه اقداماتی که ممکن است از سوی کشورهای واسطه‌ای همچون کوبا، لیبی و ویتنام و... بعمل آید، اقدام به دخالت نظامی کند.» و این برگر نیز اعلام کرد که ممکن است ایالات متحد امریکا ناگزیر به انجام اقداماتی در جهت گسترش عمودی یا افقی شود تا بتواند حمله شوروی بر چاههای نفت خاورمیانه را پاسخ گوید؛ اصطلاح گسترش عمودی به مفهوم انتقال از سلاح کلاسیک به سلاح هسته‌ای و گسترش افقی به مفهوم توسعهٔ جغرافیایی جنگ به کار برده شده است...

وزارت جنگ سرگرم سازماندهی جدیدی در ارتش برای مبارزه علیه انقلابی است که در جریان جنگ ویتنام پا گرفت... واحدهایی از این ارتش به برخی از مناطق درگیر در جهان سوم گسیل شده‌اند از جمله، السالوادور که

در این مورد شناخته شده‌تر از جاهای دیگر است...'

دوم، ایالات متحده آمریکا از طریق پایگاه‌های نظامی خود و همپیمانان و وابستگانش در تمامی مناطق جهان سرمایه‌داری - پیشرفته و عقب‌مانده - حضور دارد و شبکه جاسوسی آن تمام کره خاکی را زیر نظر گرفته است همچنان که ماهواره‌های آن در اطراف کره زمین کوچکترین تحرك بر سطح آن را زیر نظر دارد. سوم، ایالات متحده، صاحب نخستین نیروی هسته‌ای در جهان سرمایه‌داری است.

چهارم، ایالات متحده، صاحب بزرگترین و عظیمترین قدرت کلاسیک نظامی در جهان سرمایه‌داری است.

پنجم، کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته در جهان، از طریق پیوندهای ارگانیک با ایالات متحده در ارتباطند و علاوه بر آن در امپراتوری سرمایه‌داری انحصاری چندجانبه نیز شرکت دارند و در نتیجه غیر ممکن است که در این مرحله از نظام سرمایه‌داری انحصاری جهانی، جنگی میان آنها و آمریکا درگیر شود، و در صورت بروز یک جنگ جهانی حتماً و با تمام قوا برای دفاع از این نظام جهانی که به همراهی یکدیگر برپا داشته‌اند، وارد عمل خواهند شد.

ششم، ایالات متحده، چندین متحد وابسته در جهان سرمایه‌داری دارد که از آن میان می‌توان اسرائیل و جمهوری نژادپرست افریقای جنوبی را نام برد که اخیراً دولت ریگان درباره آنها گفته است که این کشورها در محدوده منافع حیاتی ما قرار گرفته و کشوری «دوست» بشمار می‌روند؛ و همچنین کشورهای استرالیا و کانادا که پیش از این درباره آنها سخن گفتیم.

اجازه دهید اکنون به موضوع قانونمندیهای خاص جنگی که ممکن است آمریکا درگیر آن شده یا آن را شعله‌ور سازد، بازگردیم و از آن جمله به موارد زیر اشاره کنیم:

الف - قوانین خاص جنگ جهانی که آمریکا و همپیمانان و وابستگانش علیه اتحاد شوروی وارد گاه سوسیالیسم برپا می‌دارند:

۱. این جنگ در اصل «دوقطبی» است، هر چند همپیمانان طرفین درگیر، متعدد باشند، قطبهای آن آمریکا و اتحاد شوروی‌اند که از نظر سلاح، برتری

۱. لوموند دیپلماتیک، سپتامبر ۱۹۸۱.

۲. به استناد نوشته مطبوعات غربی، بیش از ۶۰ درصد از افسران اطلاعاتی آمریکا در آفریقا، هم اکنون در کشورهای خط‌مقدم نبرد با دولت نژادپرست آفریقای جنوبی، مشغول هستند.

قاطعاً بر همپیمانان خود داشته و سرنوشت جنگ را در طرفین آنها تعیین می‌کنند. ۲. این چنین جنگی نمی‌تواند در دورانی که سلاحهای هسته‌ای جایگزین تسلیحات کلاسیک می‌شوند، چیزی جز جنگ هسته‌ای باشد، چه، کوچکترین انفجار هسته‌ای معادل نیرومندترین انفجار غیرهسته‌ای است ولی جنگ هسته‌ای چنان نیست که به دنبال بالا گرفتن برخوردهای کلاسیک، پیش آید، بلکه با قدرتمندترین نیروی هسته‌ای علیه دشمن آغاز می‌شود و هرطرفی که در این جنگ دچار تأخیر شود پیش از آنکه خصم خویش را نابود سازد، از میان خواهد رفت.

ذیلاً برخی از گفته‌های مقامات مسئول اتحاد شوروی را— ضمن توجه به اینکه این کشور از طرفهای اصلی جنگ هسته‌ای احتمالی است— در این باره نقل می‌کنیم؛ این گفته‌ها را باید معتبر دانسته و جدی تلقی کرد و اگر چه طرف مقابل یعنی امریکا هرگز از تکرار این ترجیح‌بند بازنشسته که امکان برخورد هسته‌ای محدود با اتحاد شوروی در اروپا را محتمل دانسته است. باید گفت چنین جنگی دارای دو قطب مخالف هم است که هر کدام ناگزیر باید با حداکثر توانش، طرف دیگر را مورد حمله قرار دهد.

آکادمیسین «یوگینی چازوف» در روزنامهٔ پراودا، مورخ ۱۳/۸/۱۹۸۱ مقاله‌ای دربارهٔ بمب نوترونی نوشته و در آن می‌گوید: «... دستگاههای امپریالیستی ادعاهایی دربارهٔ وجود فرصت برای بکار بردن نوع معینی از سلاح هسته‌ای که سبب زیانهای سنگین نشود— به عبارت دیگر ایجاد جنگ هسته‌ای محدود با این نوع سلاح— اظهار می‌دارند و بدین ترتیب برخی سیاستمداران و ژنرالها در غرب مبلغ بمب نوترونی شده‌اند. این امر که می‌توان جنگ هسته‌ای را طبق برنامه‌ای از پیش تعیین شده به‌سود اجرا گذاشت، تنها برای کسانی مورد اعتنا و اعتماد است که مسئولیتی احساس نکنند!...».

مفسر «نووستی» «ولادیمیر کاتین» در تفسیری به تاریخ ۴/۱۱/۱۹۸۱ می‌گوید: «شروع جنگ هسته‌ای محدود همانقدر سبک مغزی است که آرزوهای بی‌اساس دربارهٔ مخفی شدن در مخفیگاههای زیرزمینی آن سوی اقیانوسها...».

برژنف در گفتگو با اشپیگل در جریان دیدار خود از «ین» تصریح کرد که: «... چنانچه در اروپا و یا هرجای دیگر، جنگ هسته‌ای بیاشود به‌طور حتم جنبهٔ بین‌المللی بخود می‌گیرد. این منطق جنگ و طبیعت سلاحهای اسروزی و روابط بین‌المللی است...».

نامبرده در سخنرانی خود در مهمانی شامی که هلموت اشمیت به افتخار وی ترتیب داده بود، اظهار داشت: «... بزرگترین کشور غربی (ایالات متحده

امریکا) سعی در تشدید مسابقه تسلیحاتی دارد و هم او تولید سلاح نوترونی و بکار بردن آن را که به مفهوم خالی کردن اروپا از وجود انسانهاست، آغاز کرده است، تا آنجا که به امکان برپائی «جنگ هسته‌ای محدود» اشاره می‌کند.

۳. تهیه پناهگاه اتمی برای انسانهای معاصر و برای ارزشهای مادی و ثروتهایی که بداندست یافته، معادل تجدید بنای این تمدن در اعماق زمین طبقه‌ای زیرین از بتون مسلح— که در برابر انفجارات هسته‌ای مقاومت کند— هزینه دارد. و مسلماً انجام چنین کاری محال است. ساده‌تر از آن، از میان بردن تجاوز و زورگویی و نابود ساختن نظام سرمایه‌داری انحصاری و به دنبال آن، سوق دادن بشریت به گونه‌ای برتر از نظام اجتماعی است. براین اساس طرفین درگیر در جنگ به یک اندازه بی‌تقصیر نبوده و ملت‌های آنها با ثروتها و ارزشهای خود، هدف سهل و آسانی برای سلاح اتمی بشمار می‌روند.

۴. در نتیجه ضربتهای ناگهانی موشکی - اتمی از سوی یکی از طرفهای درگیر و پاسخ فوری و همه جانبه طرف دیگر، در مدت زمانی کوتاه که از چند ساعت تجاوز نمی‌کند ویرانیهای وحشتناکی در کشورهای درگیر و حول و حوش آنها برجای می‌گذارد، که چه‌پس‌ا هرگونه فعالیتی در جوامع آنها را مختل ساخته و به نتایج زیرین بینجامد:

— آغازگر تجاوز برای غافلگیر کردن طرف هیچکاری نمی‌تواند انجام دهد، طرف دیگر هم در همان حال که سازمانها و مؤسساتش بر اثر حمله فلج شده و از کار افتاده‌اند تنها با آنچه نیروی موشکی - هسته‌ای که در اختیارش مانده، می‌تواند عکس‌العمل نشان دهد. وضعیت آغازگر حمله نیز بر اثر واکنش همه جانبه دشمن علیه او، به همین گونه خواهد بود. در نتیجه هر دو طرف زیر (باران) نخستین موشکهای اتمی قادر به هیچگونه آماده‌سازی و بسیج نیروی انسانی و صنعتی، نخواهند بود.

— نیروهایی که به دنبال نخستین برخورد هسته‌ای شانس بیشتری برای بقا دارند همانهایی هستند که پیش از آغاز جنگ در مراکز مناسب قرار گرفته و به دلیل تحرك دائم یا دور ماندن از تجسسهای دشمن یا نگهداری آنها در پناهگاههایی مناسب، به‌طور نسبی از نابودی در امان مانده‌اند، این موارد شامل برخی کارخانه‌ها و کارگاههایی است که در اماکن مناسب تأسیس شده یا زیردریایی‌هایی که همیشه در اعماق دریاها در حرکتند و کشتیهای جنگی و تجاری که در اقیانوسها در گردشند و هواپیماهایی که در قضا در حال حرکتند و

موشکهای هسته‌ای که همواره از جایی به جای دیگر در حال انتقالند، یا در پناهگاههای اتمی مطمئنی نگاهداری می‌شوند، واحدهایی که به همراه تجهیزات خود در پناهگاههای اتمی مستقر شده‌اند و یا همواره از اینجا به آنجا نقل مکان می‌کنند.

و همینطور بخش مهمی از فرماندهی این نیروها را هم می‌توان جزء موارد فوق نام برد که در پناهگاههای اتمی خود قرار گرفته‌اند، اگرچه نباید لطماتی را که بروسای ارتباطی آنها با سایر نیروها و مؤسسات باقی مانده وارد شده از نظر دور داشت.

تصمیم حمله موشکی - هسته‌ای یا پاسخ به یک حمله موشکی - هسته‌ای نمی‌تواند بوسیله کشورهای غیر از امریکا یا اتحاد شوروی انجام گیرد، چه، به عنوان مثال کشورهای اروپایی نمی‌توانند نسبت به آغاز حمله اتمی امریکا واکنشی دلخواه داشته باشند و بالطبع درگیر جنگ اتمی خواهند شد و هنگامی متوجه می‌شوند که ناگزیر در حمله‌ای که علی‌رغم میلشان از سوی امریکا علیه اردوگاه سوسیالیسم صورت گرفته، شرکت جسته و خود را در میان کوره گداخته آن گرفتار خواهند یافت؛ همچنان که پاسخ شوروی نیز نمی‌تواند به انتظار مشورت با همیمانان به تأخیر افتد، زیرا هر دقیقه‌ای که از چنین جنگی می‌گذرد به بهای یک شهر بزرگ یا یک منطقه صنعتی وسیع - اگر نگوییم شهرها و مناطق - تمام خواهد شد.

۵. پاسخ به حمله اتمی غافلگیرانه، پیش از شلیک دومین موشک دشمن یا به‌رحال در همان آغاز حمله هسته‌ای (موشکی و هوایی) صورت خواهد گرفت و عملاً آفند و پدافند در چنین جنگی همزمان می‌شوند.

۶. در نخستین دور جنگ موشکی - هسته‌ای حمله‌ای گسترده علیه هدفهای صنعتی و نظامی (و بویژه هسته‌ای) که بدقت کشف و مشخص شده‌اند، صورت می‌گیرد ولی در مورد هدفهای متحرک هسته‌ای یا آنچه که بدقت مشخص نشده و بطور کلی هدفهای هسته‌ای که در سطح بسیار وسیعی پراکنده باشند و نیاز به عملیات دراز مدتی برای پی بردن به آنها باشد - به شرط آنکه در دور اول قوای طرفین یا یکی از آنها بر اثر از میان رفتن بنیادهای اساسی زندگی اجتماعی به‌طور کامل مضمحل نگشته و دور دومی در میان باشد - باید گفت که در دور بعدی نبرد، مورد حمله قرار می‌گیرند.

این مسئله، قانون جنگ هسته‌ای تمام عیار، یعنی نابودی و ویرانی کامل است، زیرا شلیک موشکی - هسته‌ای یا غیر هسته‌ای - تابع قوانین بالستیکی است و زمان، عنصر بسیار مهمی در این جنگها بشمار می‌رود و حداکثر کارآیی فرماندهی

و ابزارها و نیروهای آن به سرعت سرسام‌آوری در خلال نخستین ساعات درگیری بکار گرفته می‌شوند.

واکنش مورد انتظار ارزشهای کاربردی در تولید صنعتی به تکنولوژی تولید و به شرایط فیزیکی که ارزشهای مورد نظر در آن بکار گرفته می‌شوند، بستگی دارد و نیز مطابق با نحوه کاربرد آن که در ارتباط با مهارت انسان بهره‌بردار از آن است، تعیین می‌شود و هرگز واحدهای مشابهی وجود ندارند که از لحاظ تولید، مطلقاً با هم یکسان باشند و هرچند دقت ساخت بالا باشد، تفاوتی میان هر یک از واحدهای تولید شده با دیگری وجود خواهد داشت؛ موشکها نیز خود تولیداتی صنعتی هستند که هرگز در یک نوع از آنها مثلاً دو موشک از یک گونه، تطابق کامل وجود ندارد و ناگزیر و علی‌رغم اینکه دقت ساخت آنها فوق‌العاده است، تفاوتی در کاربریشان، خواهد بود و به دلیل تغییرات کیفی خاصیت‌های تکنولوژیک آنها وعدم امکان تعیین تغییرات جوی در هنگام سیر موشک، نمی‌توان به‌طور مطلق تمامی آنچه را که مسیر موشک تابعی از آنهاست، تعیین کرد لذا موشکهای رها شده به‌سوی هدف معین در محدوده مستطیل سقوط — که در اصطلاح فیزیک پرتاب شونده‌ها، (بالستیک) نامیده می‌شود (مثل مستطیل سقوط در پرتاب توپ) — پراکنده می‌شوند و براین اساس تنها ۲ درصد از موشکها می‌توانند به هدف مورد نظر اصابت کنند و بقیه موشکها در فاصله‌ای از آن — (یعنی در محدوده مستطیل سقوط یاد شده) — به‌زمین خواهند نشست. مضافاً اینکه این مورد هنگامی است که ما بدقت محل هدف را مشخص کرده و در پرتاب موشک و قرار دادن آن در مسیر معین، مرتکب هیچ خطایی نشویم، به‌عنوان مثال ما نیازمند پرتاب بیست موشک به سمت هدف حمایت شده در فاصله پنج هزار کیلومتری هستیم تا به اصابت پنج فروند آنها به هدف اطمینان داشته باشیم.

با توجه به میزان وسیع ذخایر هسته‌ای - موشکی طرفین و گسترش قابل ملاحظه‌ای که این موشکها و وسایل پرتاب آن در جهان دارند و به‌علاوه برخی از آنها در بناها گاه‌گاههای حمایت شده قرار گرفته یا برخی دیگر همیشه در تحرکند و با اینکه موقعیت و مکان تعدادی نیز برای طرف مقابل کاملاً مشخص نیست. با توجه به تمامی موارد فوق می‌بینیم که پیروزی در چنین جنگی برای هر کدام از طرفین، مستلزم پرتاب هرچه بیشتر موشک و نیز مقاومتی طولانی — متجاوز از چند روز — و تلاش بسیار عظیمی است که تمامی توان بسیج شده از سوی سلسله مراتب فرماندهی و دست‌اندرکاران چنین نیرویی را بکارگیرد.

در چنین وضعی، اگر یکی از طرفهای درگیر در نخستین دور درگیری غافلگیر شده و ساعات اولیه را — که در درگیری هسته‌ای اهمیت حیاتی دارند —

به دشمن خود واگذارد به او اسکان داده که نیروها و امکانات کشورش را اعم از انسانها، صنعت، پایگاههای نظامی و راههای ارتباطی آن را، بکلی ویران سازد و بدین ترتیب و پیش از آنکه بتواند وسایلی را که در اختیار دارد بکار گیرد، وسایلی فوق در همان ساعت‌های اول نبرد با فروپاشی سازمان آن، بکلی از میان می‌روند و از حیزانتفاع ساقط می‌شوند.

۷. جنگ موشکی - هسته‌ای، جنگی برق‌آسا، غافلگیرانه یا واکنشی نسبت به طرفین نبرد است زیرا با توجه به سطح کنونی تکنولوژی، دفاع در مقابل سلاحهای چنین جنگی، غیرممکن است.

پیش از این نیز گفتیم که نجات انسانها و دست‌آوردهای تمدن معاصر با پناه بردن در اعماق زمین و در طبقات زیرینی از بتون مسلح، امر محالی است، کما اینکه آن‌چنان وسایلی وجود ندارد که بتواند تمامی موشکهای مهاجم را نابود سازد، و در هر حال تعداد معتناهی به هدفهای تعیین شده اصابت خواهند کرد و از آنجا طرفی که تنها به اتخاذ سیاست دفاعی صرف اکتفا کند در واقع به دشمن خود فرصت خواهد داد که تمامی هستی او را به نابودی بکشاند.

۸. برای طرفین درگیر در جنگ موشکی - هسته‌ای، جهان به سه منطقه بزرگ تقسیم می‌شود:

نخست، منطقه‌ای که هیچکدام از طرفین درگیر بدون برخورد هسته‌ای، نمی‌توانند بدان یورش برند. این منطقه شامل؛ کشورهای اردوگاه سوسیالیسم، اروپای غربی و امریکا و نیز مناطق استراتژیک مهمی همچون منطقه نفتی خاور-میانه، جنوب افریقا، استرالیا و... است.

دوم، مناطقی با مرزهای نامشخص که هریک از طرفین می‌تواند بدون اینکه مرتکب ریسکی شده باشد در آن دست به مانور بزند، که شامل بعضی کشورهای عربی است که از نظر منابع نفتی اهمیت چندانی ندارند و همچنین کشورهای مجاور آنها، مانند اتیوپی، چاد و...

سوم، شامل سرزمینهایی است که تاکنون هیچگونه اهمیت استراتژیک یا اقتصادی برای آنها در نظر گرفته نشده و برای طرفین حکم «میدان مشترکی» پیدا کرده‌اند مانند دو قطب شمال و جنوب و تمامی کشورها و سرزمینهایی که از مرزهای اردوگاههای طرفین بدورند، همچون مرکز افریقا و برخی قسمتهای آسیا^۱.

طبیعی است فعالیت هر یک از طرفین در اردوی خود موجب هیچگونه

دخالتی از سوی طرف دیگر نمی‌شود.

۹. جنگ موشکی - هسته‌ای چنانکه گفتیم نمی‌تواند محدود باشد، ناگزیر از نظر گستردگی، تعمیم یافته شامل تمامی کشورهای سرمایه‌داری و سوسیالیستی می‌شود این کشورها ناگزیر از بکار گرفتن کوچکترین تا بزرگترین وسیله‌ای هستند که در اختیار دارند، با این حال قادر نیستند در روز اول جنگ - که در عین حال روزی سرنوشت‌ساز است - تا کتیکها و عملیاتی با سلاحهای کلاسیک خود داشته باشند و در این دوره، هدف استراتژیکی که مورد نظر است نابود ساختن بخش اعظم نیرو و توان اقتصادی دشمن و نیز از هم پاشیدن خطوط مواصلاتی آن است ولی در دور بعدی و در صورتی که نیرویی باقی مانده باشد می‌توان تصور کرد که هر دو گونه سلاحهای استراتژیکی و کلاسیک در چارچوب عملیات مناسبی بکار روند.

۱۰. در جنگ موشکی - هسته‌ای برترین ستاد مشترک جنگی، آن نیست که مردم کشور متبوع خود را به بهترین شکلی برای جنگیدن و کشتار رهبری کند بلکه ستادی است که بتواند خطرات توسل به زور و یهودگی آن را نشان دهد. در چنین صورتی است که هریک از طرفین، به کمترین ریسکها و مخاطرات متوسل شده تنها تا آنجا پیش می‌روند که آمادگی هرچه بهتر خود را برای جنگیدن و تصمیم جدی به مبارزه را نشان دهند؛ شدت واکنش آنها [در برابر حمله طرف مقابل] ناگزیر به کارایی ابزارها و وسایل و نیز به تصمیم قاطعانه ملت تهدید شده در دادن پاسخی دندان‌شکن به جای تسلیم و سازش، بستگی پیدا می‌کند.^۱

۱۱. برای اینکه قدرت انتقاسی [از دشمن] قادر به واکنش باشد باید شرایط اساسی زیر را دارا باشد:

در شرایط حمله غافلگیرانه، در جای امنی قرار گرفته باشد؛
سیستم آن طوری باشد که با وارد آوردن خرابی بر دشمن او را ترسانده و از ادامه تجاوز بازدارد؛

باید به‌طور خودکار (اتوماتیک)، طوری تنظیم شده باشد که از همان لحظات نخست حمله غافلگیرانه دشمن وارد عمل شود.^۲

ب- قوانین خاص جنگ تجاوزکارانه‌ای که آمریکا به اتفاق برخی همیمانان خود یا بواسطه یکی از وابستگانش در جهان، علیه یکی از کشورهای جهان سوم، براه می‌اندازد؛

۱. همان مدرک، ص ۱۵۲.

۲. همان مدرک، ص ۱۳۷.

گفتیم ایالات متحد امریکا امپراتوری جهانی چند جانبه‌ای را رهبری می‌کند که تمامی جهان سرمایه‌داری اعم از پیشرفته و عقب‌مانده را دربر می‌گیرد؛ نیز گفتیم سرمایه‌داران انحصارگر با یکدیگر در رقابت و تضاد منافع قرار دارند ولی در مرحله کنونی نظام سرمایه‌داری انحصاری جهانی آنچنان که در دورانهای امپراتوری استعمارکهن می‌گذشت، علیه همدیگر متوسل به جنگ نمی‌شوند بلکه همگی دست به دست هم داده تا امپراتوری واحد و جهانی خود را که حامی نظام جهانی آنهاست، از هر گزندی مصون نگه دارند ولی ایالات متحد - و دیگر همپیمانان انحصارگر آن - به طور مستقیم یا از طریق وابستگی در جهان سوم جنگی علیه این کشورها برپا می‌اندازد و چنین جنگی یکی از دو صورت زیر را به خود می‌گیرد، که هر دوی آنها در چارچوب شکل کلی که شامل قلع و قمع انقلاباتی که علیه نظام جهانی صورت می‌گیرد، قرار دارد:

الف، جنگ درونی: این جنگ هنگامی پیاپی می‌شود که در یکی از کشورهای عقب‌مانده، حکومت ملی بر سرکار آمده و تلاش می‌کند خود را از سلطه بیگانه برهاند و از ستم استعمار خلاصی دهد در این صورت است که امریکا متناسب با شرایط جغرافیایی بوسیله یکی از وابسته‌هایش، جنگی را علیه این کشور آغاز می‌کند تا روابط و پیوندهای آن را با شبکه جهانی خود تجدید کند.

حالت دیگر بروز این جنگ، موقعی است که یکی از کشورهای جهان سوم، مانع از اجرای برنامه‌های امپریالیستی شده یا در جهت صدمه زدن بر این فعالیتها و برنامه‌ها، اقدام کند؛ به عنوان مثال خلق فلسطین و خلقهای عربی که اسرائیل را احاطه کرده‌اند به طور دائم در معرض تجاوزات این کشور (اسرائیل) که مورد حمایت استعمار امریکاست، قرار دارند. و نیز می‌بینیم که ایالات متحد امریکا جهت یورش بر کشورهای نفتی در فرصت مناسب و برای دست‌اندازی بر چاههای نفت متوسل به «نیروی واکنش سریع» شده است.

ب، جنگ برون: این جنگ درحالتی است که نبرد مسلحانه میان دو اردوگاه سرمایه‌داری و سوسیالیسم، در یکی از کشورهای جهان سوم بوقوع پیوندد و یکی از طرفین به طور مستقیم یا غیر مستقیم وارد نبرد شود، برای مثال امریکا یا یکی از همپیمانان آن علیه کشوری که برای گسستن از سرمایه‌داری و پیوستن به اردوگاه سوسیالیسم، انقلاب کرده اعلان جنگ دهد (البته نوع مستقیم

۱. این اصطلاح به مفهوم جنگ در محدوده داخلی جهان سرمایه‌داری است و نباید با جنگ داخلی به معنای مصطلح آن اشتباه شود.

این حالت جز آنچه در ویتنام اتفاق افتاد، هنوز اتفاق نیفتاده و ما ذیلاً آن را مورد بحث قرار می‌دهیم):

۱. «برتری کمی در عصر موشکی - اتمی نمی‌تواند معیار قرار گیرد، چه، امروزه هر کشور کوچکی می‌تواند صاحب سلاح هسته‌ای شده و برای دفاع از آزادی و حمایت از حیثیت خود آن را بکار گیرد»^۱ و این بدان معناست که در اختیار داشتن سلاح‌های هسته‌ای برای مقابله با حضور ایالات متحده آمریکا در منطقه، ضروری است و اراده بکار گرفتن این وسایل علیه این کشور استعماری - خواه خود تجاوز کرده باشد یا بوسیله یکی از سرسپردگانش تجاوز صورت گرفته باشد - کشور مورد نظر ما را در برابر تجاوز دشمنان مصون نگاه می‌دارد، مثلاً اگر یکی از کشورهای عربی دارای آن‌چنان قدرت هسته‌ای شود که بتواند ناوگان آمریکا در مدیترانه و اقیانوس هند را غرق کند و پایگاه‌های این کشور استعماری در منطقه عربی و اطراف آن را نابود سازد، مسلماً خطر تجاوز این کشور یا دنباله اسرائیلی آن از میان می‌رود زیرا حذف حضور آمریکا در مناطق یاد شده، نقاط ضعف مرگباری را در سازمان نظامی - جهانی این کشور ایجاد کرده و خلل عظیمی در موازنه دو نظام هسته‌ای آمریکا و شوروی به سود طرف دیگر، پدید می‌آورد.

و در صورت پدید آمدن چنین وضعی آمریکا قادر به تجدید موازنه هسته‌ای با اتحاد شوروی نخواهد بود و این کشور بناچار باید در زمینه نظامی - هسته‌ای تا عقب‌ماندگی مطلق سقوط کند و نظام سرمایه‌داری انحصاری جهانی آن نیز که براساس موازنه مزبور استوار بود، بکلی نابود شود.

۲. باید این شرایط فراهم آیند تا بتوان تجاوزات ایالات متحده آمریکا یا وابسته‌هایش را علیه یکی از کشورهای جهان سوم پاسخ گفت:

— خلقی که مورد تجاوز قرار گرفته یکپارچه تصمیم به مقاومت گرفته باشد و چنین وضعی نیازمند تشکیل جبهه وحدت ملی و کنار گذاشتن گروه‌های حائن و فرصت‌طلب از میان آن است؛

— اینکه کشور مقاوم از لحاظ نیروی انسانی و تجهیزات - در هر شرایطی که جنگ به خود گیرد - در مجموع، قدرت مقاومت داشته باشد؛

— برای افراد مقاوم در کشور خود، شرایط مناسب یک جنگ مسلحانه تمام‌عیار - با هر بعدی که به خود بگیرد - فراهم آمده باشد و بدین ترتیب جبهه‌های نبرد، هم شامل جبهه نظامی کلاسیک باشد و هم شیخونهای گروه‌های

چریکی را که لحظه‌ای آرام نمی‌گیرند، دربرگیرد تا در نتیجه نیروهای دشمن هرگز برای راه تجاوزکارانه‌ای که در پیش گرفته‌اند، پایانی تصور نکنند و یک لحظه آرامش نداشته باشند. آنها باید همواره و در هر شرایط — تا تحمیل شکست نهایی — مورد حمله و آزار قرار گیرند تا به‌ستوه آیند؛

— کشور مقاوم نباید خود را از کمکهای مادی و معنوی نیروهای آزادیخواه جهان، محروم سازد؛

— رهبران مقاومت، در آن چنان سطح فکری و اخلاقی باشند که بتوانند از تمامی امکاناتی که در کشورشان برای دنبال کردن جنگ مسلحانه و رهبری آن فراهم آمده، بهره‌برداری کنند؛

— مقاومت کنندگان تا هنگامی که تجاوز کاملاً دفع نشده، امکان مقاومت و ایستادگی داشته باشند.

این شرایط در کشور کوچکی همچون یکی از کشورهای عربی، فراهم نمی‌آید و ناگزیر باید تعداد کافی از این کشورها متحد شوند تا تجاوز امریکا با سلاح کلاسیک را در حدود شرایط یاد شده، دفع کنند^۱.

۳. هر تجاوزی که امریکا علیه یکی از کشورهای جهان سوم اعمال کند تجاوز به آزادی و تلاشی در جهت متوقف ساختن حرکت و پویای مردم است و بنابراین خشم و مقاومت افکار عمومی جهان از جمله مردم امریکا را علیه انحصارگران امریکایی — این سوداگران سرگ و دشمنان انسانیت — برمی‌انگیزد، به‌عنوان مثال در جنگی که امریکا علیه کره شمالی در دهه پنجاه براه انداخت دهها هزار نفر از جوانان امریکا از خدمت زیر پرچم، سرباز زدند و از ورود به ارتش امتناع ورزیدند، ولی در جنگ ویتنام مقاومت توده‌های این کشور به اوج خود رسید و دهها هزار نفر از جوانان این کشور، از انجام خدمت وظیفه خودداری کردند.

۴. همپیمانان امریکا در اروپا و ژاپن، به دلیل رقابتی که در غارت جهان عقب‌مانده با آن دارند، هر فعالیت تجاوزگرانه این کشور برای تسلط بر منابع طبیعی کشورهای عقب‌مانده را خطری برای منافع خویش دانسته و هر یک به‌نوبه خود و طبق شیوه خاصی که دارند کوششهای امریکا را در گرد آوردن حامیانی برای خود، خنثی می‌سازند.

۵. هر جنگی که امریکا — خود یا از طریق وابسته‌های خود — علیه یکی از کشورهای جهان سوم براه اندازد جنگی است تجاوزگرانه و دفاع در مقابل این تجاوز یک جنگ انقلابی بشمار می‌رود، لذا در همان حال که امریکا

۱. وضع لبنان می‌تواند مثالی باشد که این ادعا را رد کند. ن.

روی برتری مادی خود و شکست طرف مقابل خویش و از هم گسیختن نیروهای و حساب می‌کند، طرفی که سورد تجاوز قرار گرفته، باید که با رعایت شرایط یاد شده (در بند ۲) تا دفع کامل این تجاوز به جنگ مسلحانه ادامه دهد.

۶. آمریکا برای اینکه افکار عمومی جهان را در برابر عمل انجام شده‌ای قرار دهد و همچنین فرصت کافی برای تکوین و تشدید مقاومت [از سوی قربانیان آن] فراهم نشود؛ نقشه عملیات «دخالت سریع» را مطرح می‌کند تا در کوتاهترین مدت - در چند ساعت یا حداکثر چند روز - به هدفهایش نایل آید ولی بر متحمل جنگ است که زمان درگیری و نبرد را هرچه بیشتر طولانی کند تا مانع از تحقق سریع هدفهای دشمن گردد و از آنجا بتواند جنگ را در صورت نیاز و امکان به مبارزه‌ای مسلحانه و بلندمدت مبدل سازد.

۷. حمله‌های نخستین تجاوزات آمریکایی - چه مستقیم و چه بواسطه یکی از وابسته‌های آن - علیه یکی از کشورهای جهان سوم، طی نخستین ساعت‌های تجاوز به شدیدترین وجه خود و با کلیه تجهیزات (موشکی - هوایی) که برای ضربه زدن در اختیار دارد، صورت می‌گیرد و چه بسا بدین منظور بمبهای کوچک و متوسط هسته‌ای برای ایجاد وحشت بکار گرفته شوند؛ در این مرحله اهداف مهم نظامی و مناطق پر جمعیت مورد حمله قرار می‌گیرند و لذا قربانیان چنین جنگی باید با دفاع از پیش تدارک دیده شده آنها را دفع کنند و تا آنجا که امکان دارد، بدون اینکه آسیب جدی ببینند صدمات وارده را تحمل کنند و آنگاه با جنگ مسلحانه بلند مدت - و در تمامی ابعاد آن - با متجاوز روبرو شوند.

ج- جنگی که میان دو ابرقدرت، ایالات متحد آمریکا و اتحاد شوروی، در سرزمینی به دور از سرزهای آنها صورت گیرد، هنوز جنگی رویاروی به وقوع نپیوسته است. - علی‌رغم اینکه کارشناسان و تسلیحات هر یک به شدت و در چندین مورد علیه دیگری وارد کارزار شده‌اند - برای مثال بخش اعظم سلاح‌های ویتنام در جنگ مشهوری که در آن آمریکا را شکست داد، روسی بودند همچنانکه در حال حاضر نیز آمریکا مخالفان ورود نیروهای شوروی به افغانستان را مسلح می‌سازد.

پیش از این گفتیم که جنگ محدود در عصر اتم میان این دو ابر قدرت جنگی است غیر محتمل؛ منظور از این نوع جنگ، جنگی است که با سلاح

۱. در سالگرد انقلاب اکمبر، به سال ۱۹۸۱، وزیر دفاع شوروی «دیمتری اوستینوف» اعلام کرد: «هر گونه حمله علیه اتحاد شوروی حتماً با عکس‌العمل شدید مواجه خواهد شد و مفهوم جنگ هسته‌ای محدود، عملیاتی انتحاری است». به نقل از «الفسیر»، ۱۹۸۱/۱۱/۷.

کلاسیک و سلاحهای کوچک و متوسط هسته‌ای در منطقه جغرافیایی محدودی همچون اروپا، خاورمیانه یا خاور دور - بدون اینکه به دیگر نقاط تماس دو اردوگاه شرق و غرب سرایت کند - درگیر شود، زیرا غیر محتمل بودن چنین جنگی به دلیل آن است که جنگ همچنان که گفتیم دنباله سیاست، ولی به شیوه‌ای دیگر است و به منظور کسب هدفهای شخصی که در پیوند ارگانیک با منافع کلی هر طرف قرار دارد، صورت می‌گیرد.

می‌گوییم منافع کلی، زیرا نمی‌توان منافع جامعه‌ای را به‌طور جداگانه از هم تشخیص داد و ناگزیر همیشه این منافع مجموعه هماهنگ و بهم پیوسته‌ای را تشکیل می‌دهند؛ به‌عنوان نمونه نفت اعراب بنیاد هستی امپراتوری سرمایه‌داری انحصاری چند جانبه است و نمی‌توان آن را از منافع کشورهای اروپایی غربی که ادامه فعالیت کارخانه‌ها و ارتش آنها به آن بستگی دارد، جدا ساخت؛ به‌عنوان مثال دربار «استانفیلد ترنر» مدیر سابق اطلاعات مرکزی (C.I.A) می‌گوید: «بر ایالات متحد امریکا استراتژی جدیدی مبنی بر رویارویی با اتحاد شوروی در اروپا، جهان سوم و ویژه کشورهای خلیج فارس تدوین کند... او در پایان می‌افزاید. خطر عمده و مستقیمی که امروزه غرب را تهدید می‌کند تلاش شورویها برای تسلط یافتن بر منابع نفتی است»^۱.

بنابراین درگیری در اطراف چاههای نفت ناگزیر در اروپا هم انعکاس یافته و به آنجا نیز گسترش خواهد یافت. نسبت به ژاپن نیز مسئله به همین صورت است و عکس این مطلب هم صادق است و می‌توان گفت هر درگیری در اروپا یا خاور دور ناگزیر بر «سوخت» ادوات جنگی غرب یعنی نفت خاورمیانه منعکس می‌شود و از آنجا ناگزیر در چنین حالتی جنگ تمامی منطقه را دربر می‌گیرد و پس از همه این مقدمات نمی‌توان تصور کرد که امریکا و تمامی این قاره در همان حال که این کشور ذخیره عمده نظام سرمایه‌داری انحصاری جهانی را تشکیل داده و مشوق آن به جنگ و تجاوز است، گرفتار آتش این جنگ نشود.

اتحاد شوروی چندین بار تهدید کرده که گروههای داوطلبی را به کشورهای عربی - در صورتی که مورد تجاوز قرار گرفته یا از سوی استعمارگران امریکایی و همپیمانان آنان تهدید به تجاوز شوند - گسیل خواهد داشت. پیش از این هم عملاً اقدام به چنین کاری کرده و اینک نیز در تعدادی از کشورهای جهان سوم مستشاران و کارشناسان نظامی شوروی همراه با سلاح روسی حضور دارند، برای مثال در مصر پیش از کشف خیانت سادات، بیست هزار کارشناس

شوروی حضور داشتند و می‌شد تصور کرد که این رقم با گسیل داوطلبان شوروی افزایش هم بیابد و این در صورتی بود که در مصر رژیمی جز رژیم سادات بر آن حاکم بود که توجه به منافع کشور و حمایت از آن را وجهه همت خود قرار می‌داد و تصمیم جدی به مقاومت در برابر توطئه‌های استعمارگران آمریکایی داشت و اگر شده با مقاومت مسلحانه نیز در برابر تجاوزات آنها ایستادگی می‌کرد، در آن صورت چنین جنگی چه بسا در همان محدوده مصر باقی می‌ماند و یا بدون درگیری مستقیم میان ابرقدرتها و تنها با درگیری محلی در منطقه عربی — به دور از خلیج — فارس — به برخی کشورهای دیگر عربی نیز سرایت می‌کرد، همچنین امکان داشت که در چنین جنگی سلاحهای کوچک یا متوسط هسته‌ای از سوی طرفین بکار رود ولی همه اینها در حال حاضر جز احتمالات ضعیف بشمار می‌روند، و در صورتی هم که در منطقه عربی یا جای دیگری اتفاق افتد در کنار احتمال وقوع جنگهای واقعی که فوقاً معرفی شدند، بسیار غیر محتمل به نظر می‌رسند.

ساخت استراتژی جهانی آمریکا و هدفهای آن

بنابر آنچه گفته شد دیدیم که جهان از دید سرمایه‌داران انحصارگر از آغاز با ایجاد امپراتوری سرمایه‌داری انحصاری جهانی چند جانبه به دو بخش زیر تقسیم شده است:

الف — امپراتوری نامبرده که استعمارگران و در رأس آنها آمریکا آن را محدوده نفوذ خود دانسته و هیچ تجاوزی را از داخل و خارج نسبت به آن تحمل نمی‌کنند؛
ب — اردوگاه سوسیالیسم.

کوشش همیشگی رهبری استعمار جهانی پیش از هر چیز — و در کنار عملیات غارت و چپاول ثروتها و ارزشهای دیگران از سوی انحصارات این نظام — شامل تلاش برای حفظ موقعیت این امپراتوری است در برابر هر نیرویی که موجودیتش را تهدید کند.

پیش از این نیز گفتیم که دست‌اندرکاران گزارش (توجیهات استراتژیک) که به‌مثابه توصیه‌هایی به دولت ریگان تلقی می‌شود در گزارش خود این عبارت را گنجانده بودند که: «هیچ منطقه‌ای در جهان وجود ندارد که خارج از منافع آمریکا قرار گرفته باشد، و منظور از جهان در اینجا البته همان محدوده امپراتوری اربابان تهیه‌کنندگان گزارش است.

استعمارگران همچنین تلاش می‌کنند به حساب اردوگاه سوسیالیسم و از

طریق پیوند دادن برخی کشورهای آن به خود، امپراتوری خویش را وسعت بخشند. نباید تصور کرد که مخالفت با عملیات ملی کردن در برخی کشورهای جهان از سوی امریکاییها و همیمانان آنها و پشتیبانی آنها از سرسپردگان مرتجع خود در کشورهای عقب مانده، ناشی از «نفرتشان» از ملی کردن و «محبتشان» به آن سرسپردگان مرتجع است، نفرت و محبت سرمایه داران انحصارگر تنها در رابطه با زیان و سودی است که به نظام جهانی آنان وارد می آید؛ اسکان دارد که آنها حتی حکومت «سوسیالیستهای» را که به ایشان اجازه غارت و چپاول کشورشان را می دهند و در خدمت برنامه های تجاوزگرانه آنها قرار می گیرند، بپذیرند و مسلماً این نوع سوسیالیسم را بر رژیمهای مرتجع و احمق و نادانی که قادر به خدمت ارزنده به آنها نیستند، ترجیح می دهند و چه بسا که در تلاشند تا مرتجعانی ناتوان و ترسو را با «سوسیالیستهای [مترقی] ماهر و نیرنگ باز عوض کنند تا بهتر بتوانند وحدت ملی مردم آن کشور را از میان بردارند و اسکاناتش را در خدمت برنامه های استعماری بکار گیرند.

پیش از این به تعدادی از هدفهای استعمارگران اشاره کردیم، اجازه دهید عمده ترین آنها را با هم مرور کنیم:

۱. استعمارگران به طور مداوم تلاش دارند تا بر منابع مواد اولیه، بویژه نفت و چگونگی توزیع آنها کنترل داشته باشند.

۲. استعمارگران سازمان جهانی ارتش خود را تقویت کنند تا همواره با آمادگی و کارایی کامل از منافع این امپراتوری جهانی حراست کنند؛ بخش اساسی این سازمان همانهایی است که در مرزهای این امپراتوری، به عنوان وابسته های امپریالیستی، قرار دارند یعنی صهیونیستهای اسرائیل و نژادپرستان افریقای جنوبی و غیره به اضافه مزدوران مرتجع و فرصت طلب در جهان سوم و دستگاهها و سازمانهای گوناگون خرابکاری و جاسوسی.

۳. استعمارگران همیشه تلاش دارند که صفوف مقاومت علیه خود را در هر یک از کشورهای جهان سوم از هم بپاشند و کشورهای عقب مانده را به جنگ و خصومت با یکدیگر وادارند.

در چارچوب دیدگاه سرمایه داری انحصاری به جهان — که پیشتر مورد بررسی قرار گرفت — و در پی رشد امپراتوری چند جانبه، استراتژی امریکا چهار دوران زیر را گذرانده است:

دوران نخست: دورانی است که از پایان جنگ جهانی دوم تا آغاز جنگ

سرد را دربر می گیرد که در آن امپریالیسم امریکا درگیر پی ریزی نخستین شالودم های امپراتوری جهانی چند جانبه و در عین حال یگانه ای به رهبری خود بود که

ما اقدامات آمریکا در این دوره را به صورتی خلاصه بیان می‌کنیم:
 — یاری دادن به کشورهای سرمایه‌داری قدیمی — اعم از پیروز و بازنده —
 در جنگ جهانی دوم و کمک به آنها برای تجدید بنای ویرانیهای جنگ و نیز
 نفوذ و رخنه در اقتصاد آنها و اعمال سلطه سیاسی و نظامی بر آنها؛
 — پایان بخشیدن به استعمار کهن و سوق دادن مستعمرات و شبه‌مستعمرات
 — کشورهایایی که اصطلاحاً جهان سوم نامیده می‌شوند — به استقلال سیاسی در
 چارچوب نظام جهانی سرمایه‌داری انحصاری؛

— اقدام به ایجاد تشکیلات امپریالیستی جهانی متشکل از، پیمانهای
 نظامی و سیاسی در اروپای غربی، امریکای لاتین، خاورمیانه و جنوب شرق آسیا
 و ایجاد شبکه جاسوسی و خرابکاری جهانی و نیز گسترش پایگاههای نظامی در
 کشورهای پیشرفته و عقب‌مانده جهان سرمایه‌داری و بالاخره توزیع ناوگانهای
 جنگی در سطح آبهای جهان.

در آغاز این دوران ایالات متحد تلاش کرد تا از ویرانیهایی که جنگ
 در کشورهاییی که درصدد ایجاد بلوک سوسیالیسم بودند، بویژه اتحاد شوروی،
 بجای گذارده بود، سوء استفاده کند و این کشورها را به امپراتوری مورد بحث
 خود پیوند دهد. این تلاش از سویی به صورت تقدیم انواع کمکهای مشروط
 اقتصادی و از سوی دیگر اعمال فشارهای مختلف اقتصادی از جمله اصرار در
 ادای قرضهایی که در اثنای جنگ از این کشور گرفته بودند، صورت می‌گرفت.
 امریکاییها در خارج ساختن یوگسلاوی از اردوگاه سوسیالیسم توفیق یافتند و
 این کشور را — با حفظ کامل نظام سوسیالیستی — به اردوگاه خود ملحق کردند
 ولی البته در تلاشهایی که برای نفوذ عمیقتر در این اردوگاه داشتند، ناکام
 ماندند.

می‌توان گفت که ایالات متحد آمریکا برای کسب فرصت و به اجرا درآوردن
 برنامه‌های استعماری و جهانی خود که به آنها اشاره رفت بطور کلی و به موازات
 «دفاع مثبت» — علی‌رغم جنگ شدید لفظی که میانشان وجود داشت — سیاست
 آرام‌سازی در مقابل اتحاد شوروی را در پیش گرفته بود. منظور از «دفاع مثبت»
 آن است که ایالات متحد در آن زمان تهدید می‌کرد چنانچه اتحاد شوروی
 نقشه‌های جهانی آن را برهم زند، با آن وارد جنگ خواهد شد.

استراتژی یاد شده را می‌توان «استراتژی دور نگهداشتن» نامید، دور-
 نگهداشتن اتحاد شوروی از سر راهی که آمریکا در جهان در پیش گرفته بود؛
 در واقع اتحاد شوروی نیز از یک سو تلاشهای آمریکا را نسبت به زدودن آثار
 استعمار کهنه، یک گام به پیش ارزیابی می‌کرد و از سوی دیگر در آن هنگام

خود درگیر برنامه‌های عمرانی بسیار گسترده‌ای بود که بتواند آثار مخرب جنگ را خنثی سازد. می‌توان بنیادهای مادی موضعگیری امریکا در این دوران را این-گونه برشمرد:

الف- اتحاد شوروی در حالی جنگ را پشت سر گذاشت که در برابر همپیمانان امریکا در اروپا و خاور دور که در آن هنگام شدیداً درگیر زدودن ویرانیهای جنگ در کشور خود بودند، قدرتمندترین نیروی زمینی جهان را در اختیار داشت.

ب- اردوگاه سوسیالیسم با پیروزی انقلاب توده‌ای چین و تابش شعله‌های آن به ویتنام و در وهله بعد به مجمع‌الجزایر اندونزی، وسعت بیشتری می‌یافت.

ج- امریکا ناگزیر بود که از ماسک دروغین «دفاع از آزادی و حقوق انسان» در مقابل رشد بی‌سابقه جنبشهای ملی علیه استعمارگران قدیمی در مستعمره‌ها و شبه‌مستعمره‌ها به‌گونه‌ای استفاده کند که خود به‌عنوان برچیننده بساط استعمار کهن و نوید دهنده آزادی کامل انسانهای جهان سوم، معرفی شود.

د- بالا گرفتن جنبشهای مردمی در کشورهای استعمارگر علیه نظام جهانی سرمایه‌داری انحصاری به‌خاطر بدبختیها و فجایعی که جنگ برای آنها به‌ارمان آورده بود، برای مثال در فرانسه تا اواخر دهه پنجاه حزب کمونیست این کشور بیشترین تعداد نماینده را در پارلمان این کشور به‌خود اختصاص داده بود و اغلب شهرداریها در کنترل طرفداران این حزب بود و احزاب میانه و راست نمی‌توانستند بدون ائتلاف با یکدیگر دولتی قدرتمند تشکیل دهند.

ه- در همان حال که اتحاد شوروی به‌سرعت سرگرم ساخت سلاح اتمی خود بود - و اولین آزمایش آن در ۱۹۴۹ صورت گرفت - ذخایر اتمی امریکا به‌شدت کاهش یافته بود. «داروین اوپنهاইمر» دانشمند آلمانی که در زمینه «اتم» کار می‌کرد - که پس از جنگ دانشمند و پژوهشگر اتمی امریکا بشمار می‌رفت - می‌گوید: «... بمبهایی را که ما در واینسبورگ آلمان تولید کرده بودیم و ارتش امریکا در اواخر جنگ بدانها دست یافت و آنها را به کشور خود منتقل ساخته، از طریق هواپیماهای این کشور بر هیروشیما و ناگازاکی فروریخته شدند. تهور جنون‌آمیزی که طی تجربیات ژوئن ۱۹۲۶ در «پکینی» صورت گرفت در برابر فروریختن بمبهای اتمی امریکا - که بحق می‌توان از آنها بعنوان بمب اتمی نام برد - در اوایل ماه مه ۱۹۴۸ بر «اینیوتوک»، حادثه‌ای پیش‌پا افتاده بحساب می‌آید».

و— درگیری امریکادر ایجاد امپراتوری جهانی و سایر درگیریهایی که در جهان سرمایه‌داری داشت و به آنها اشاره رفت.

دوران دوم: دوران جنگ سردی است که با دوره ریاست جمهوری آیزنهاور و وزیر خارجه او «دالس» آغاز شد و با آغاز شکاف در اردوگاه سوسیالیسم — یعنی بروز اختلاف علنی میان چین و پیروان ایدئولوژیک آن در جهان از یک سو و اتحاد شوروی و طرفداران ایدئولوژیک آن از سوی دیگر — پایان گرفت.

در این دوران ذخایر حرارتی — هسته‌ای در هر دو بلوک، هم از نظر کیفی و هم کمی، پیشرفت کرد و از یک سو روابط میان کشورهای سوسیالیستی اروپا شکل گرفت که به انعقاد پیمان «ورشو» برای رویارویی با «پیمان آتلانتیک شمالی» (ناتو) انجامید و از سوی دیگر امریکاعملاتکار انضمام امپراتوری قدیمی را به امپراتوری جهانی چند جانبه خود به پایان برده بود، ولی فروپاشی استعمار کهن و ناتوانی امریکا در آن ایام و تشکیل دولتهای ملی در اغلب مستعمرات قدیمی، جهان سوم را به جنبش درآورده بود و انقلاباتی که مهمترین آنها انقلاب الجزایر، ویتنام و کوبا بود، بوقوع پیوست.

در آن زمان جوامع عقب‌مانده افقهای تازه‌ای پیش روی خود یافتند، افق‌هایی از هرگونه استعمار و از جمله استعمار نوین که امریکا برای جهانیان به ارمغان آورده بود؛ دیگر آنکه در آن ایام ماسک دروغینی که امریکا بر چهره زده بود و خود را مدافع آزادی و حقوق انسان می‌نامید کنار رفت و این کشور به عنوان بزرگترین دشمن انسان و انسانیت که منافقانه تظاهر به دفاع از آن را داشت، شناخته شد و چهره استعماری آن برای جهان قدیم — که در آنروزها بطور نسبی از آنچه که بر سر دنیای جدید بویژه امریکای لاتین و قاره سیاه آمده بود، بی‌خبر مانده بود — آشکار شد و به‌عنوان بزرگترین دژخیمی که بشریت در تمامی دورانهای خود با آن مواجه گشته بود، تلقی شد، بدین مناسبت اشاره می‌کنیم که مردم سوریه سهم بزرگی در دریدن ماسک فریبکارانه این کشور در برابر مردم جهان سوم و افتخار مبارزه‌ای قهرمانانه با توطئه‌های امریکا علیه خود و برادرانش در کشورهای عربی را بدست آورد و نیز در خنثی ساختن توطئه‌های پیاپی آن از توطئه ناجوانمردانه به‌شهادت رساندن شهید «عدنان مالکی» و توطئه «ستون» امریکایی و لشکرکشی توطئه‌آمیز ترکیه علیه سوریه در دهه پنجاه گرفته تا توطئه پیمانهای گوناگون استعماری، نقش مهمی ایفا کرده است.

یادداشتهای دشمنانی همچون آیزنهاور و برخی جاسوسان (C.I.A) مالامال از خبرهایی درباره آن ایام ظفرسند و در عین حال بیانگر خطراتی است که متوجه اهداف استعماری آنان بوده است ولی نکته دردناک این است که

چنین خاطرات ارزشمند و جاویدی، ظاهراً برای رسانه‌های گروهی اعراب همچون استخوانی گلوگیر است و گویا قلمهای ایشان در بازنویسی آنها می‌خشکد و این، هنگامی است که بسیاری از این رسانه‌ها و قلمها در بیان افتخارات واهی کسانی که راهگشای تسلط استعمارگران بر کشورهایمان بودند، چه قلمفرساینها که نمی‌کنند.

هدف اساسی ایالات متحد در این دوران — با استفاده از روشهای مختلف — دور نگهداشتن جهان سوم و دنیای سوسیالیسم از یکدیگر بوده است تا دو امر زیر را تحقق بخشیده باشد:

۱. جلوگیری از ایجاد روابط آزاد و طبیعی کشورهای جهان سوم با گروه کشورهای مترقی، تا بتواند آنان را از کمکهای اقتصادی و تسلیحاتی اتحاد شوروی و همپیمانان آن، برای بنای اقتصاد ملی و دفاع از استقلال و حقوق خویش، محروم گرداند.

۲. ایجاد موانع در روابط اتحاد شوروی و همپیمانان سیاسی و اقتصادی آن با کشورهای جهان سوم تا ضمن منزوی ساختن کشورهای اروپای شرقی، زیانهایی بر موازنه بازرگانی آنها وارد کرده و به نفوذ جهانیان، آسیب رساند. بنابراین سیاست امریکا در برابر بخش عقب مانده امپراتوری سرمایه داری انحصاری خود و در برابر اردوگاه سوسیالیسم سیاست «دیوارهای دوگانه» بوده است؛ دیواری به دور جهان سوم و انقلابات آن برای جلوگیری از کمک رسانی به آنها و فراهم آوردن زمینه برای یورش بر آنها از طریق انگ زدن برچسب کمونیستی تا بتوان آنها را به عنوان نیرویی ضد ملی و وابسته به اتحاد شوروی از پای درآورد. و همچنین ایجاد حصار به دور اردوگاه سوسیالیسم و بویژه اتحاد شوروی به قصد تضعیف آن و وارد کردن ضربه نهائی در فرصت مناسب.

لذا ایالات متحد امریکا درصدد ایجاد دیوارهای آهنینی به دور سرزهای امپراتوری جهانی خود بود تا کنید دروازه‌های آن را خود در دست داشته باشد. برای تحقق چنین هدفی، استراتژیهای «جنگ همه جانبه»، «واکنش همه جانبه» و «جنگ پیشگیرانه» و... شکل گرفت که همگی ناسهایی گوناگون برای یک چیز بودند و آن هم حمله‌ای همه جانبه بر اتحاد شوروی و همپیمانان آن که باید با بروز نخستین حرکت خطرناک علیه امپراتوری سرمایه داری انحصاری چند جانبه و به سرکردگی امریکا، صورت گیرد؛ همان امپراتوری که آن روزها — بر ویرانه‌های استعمار کهنی که در آن ایام قابل چنگ اندازی نبود و نیز در بحبوحه انقلابات و مبارزات ملی که در سرتاسر جهان سوم — تازه شکل گرفته بود.

اجازه دهید استراتژی «واکنش همه جانبه» را از قول یکی از ژنرالهای آمریکایی یعنی ژنرال «کورتیس لومی» فرمانده پروازهای استراتژیک آمریکا در زمان آیزنهاور، توضیح دهیم، این ژنرال می‌گوید: «تنها هنگامی باید در پرواز-های تاکتیکی خود بمب اتمی حمل کنیم که اتحاد شوروی سه بار- با پرواز-های استراتژیک هسته‌ای - ویران گشته باشد». یعنی بمبهای اتمی، مورد استفاده تاکتیکی ندارند بلکه صحنه جنگ آن چنان باید در حملات همه جانبه هسته‌ای غرق شود که کشور دشمن تبدیل به «بیابان تشعشعات اتمی» گردد.

ادوارد تیلر دانشمند اتم‌شناس و پدر بمب هیدروژنی آمریکا که در ابتدا تابعیت خود را از مجارستانی به آلمانی تغییر داد و سپس به دنبال اقامت در آمریکا، تبعه این کشور شد، در توضیح نظرات ژنرال مذکور نسبت به استراتژی «واکنش همه جانبه» گفته است: «ژنرال کورتیس لومی از جمله طرفداران دفاع از طریق حمله هستند، وقتی برای نخستین بار سرا دید گفت: تعداد زیادی بمب به من بدهید و هر بار قدرت آنها را بیشتر کنید و پس از آن از سر راهم دور شوید تا بر فراز مسکو به پرواز درآیم».^۲ این دانشمند در ادامه سخنانش در شرح نظریات نظامیان آمریکایی در مورد «واکنش همه جانبه» می‌افزاید: «ژنرال لومی در سازماندهی نیروی هوایی، بسیار موفق بود و به دنبال تجربه آمریکایی بمب «ژوزف اول» در ۱۹۴۸ به سمت فرماندهی پروازهای استراتژیک تعیین شد و در همان هنگام خود را به بالاترین مقام در تکنیک بمب اتمی رسانید، او ترتیب-دهنده بسیاری از برنامه‌های اتمی است.

هم‌اینک در افریقای شمالی، بریتانیا، خاورمیانه و ژاپن و حتی جزایر گروئنلند، خلبانانی داریم که دائماً در پروازند و کافی است که ژنرال دکمه قرمزرنگی را در دفترکار خود فشار دهند تا در یک ثانیه و به‌طور خودکار عملیات «ثلستا»^۳ آغاز شود، در همان هنگام بمب افکن (H-۴۷) با بمبهای H و U از سی پایگاه استراتژیکی که فعلاً دایرند، پرتاب می‌شود. هیچ فرمانی - از هر کجا که می‌خواهد باشد - قادر نیست چنین روندی را به عقب بازگرداند. خلبانان هواپیماهای ناسبرده فرمان اکید دارند که هیچ فرمانی را که متضاد با فرمان اعلام شده از بی‌سیم آنها باشد، اطاعت نکنند زیرا ممکن است دشمن قادر شود با دستیابی به رمز و طول موج رادیویی (هواپیماهای ما) پیامهایی در جهت

۱. همان مدرک، ص ۱۷۳.

۲. همان مدرک، ص ۱۸۰.

۳. «رب النوع آتش»، نزد رومیان قدیم است.

خنثی‌سازی حمله ارسال دارد.» (پایان سخنان تیلر).

در آن روزها دیدگاه‌های مذکور در محاسبات سیاسی امریکا احتمال تحقق بسیار اندکی داشته و تنها جنبه پیشگیرانه آن در نظر گرفته می‌شد زیرا امریکا بخوبی و بیش از هر کس دیگر می‌دانست که اتحاد شوروی و همپیمانان آن اقدام به هیچ کاری که متضمن خطر فوری و حتمی علیه امپراتوری جهانی امریکا باشد، نخواهند کرد.

استراتژی «واکنش همه جانبه»، بر بنیادهای مادی زیر تکیه داشت:
 — توان اقتصادی جهان سرمایه‌داری پیشرفته و امکانات مادی و سوق-الجیشی کشورهای زیر سلطه؛

— نیروهای مرتجع جهان و جریان‌های فرصت‌طلب؛
 — امکانات تبلیغاتی و جاسوسی از جمله پروازهای تجسسی و استفاده از تماسی مراکز پژوهشی مربوط به این امر در امریکا و کشورهای پیشرفته سرمایه-داری؛

— سلاحهای استراتژیک نظامی که مهمترین و مؤثرترینشان انواع ذخایر هسته‌ای است که در پایگاه‌های اتمی متعلق به امریکا در ایالات متحد و سایر کشورهای سرمایه‌داری، پخش شده است.

آن روزها هواپیماهایی با کلاهکهای هسته‌ای بلاوقفه و به گونه‌ای غیر عادی سرزهای اتحاد شوروی را زیر نظر داشتند، در حالی که امریکا و همپیمانان آن مطمئن بودند که این کشور هرگز هیچگونه جنگی — هسته‌ای یا غیر هسته‌ای — را آغاز نمی‌کند؛ و این خود آشکارا نشان می‌دهد که هدف، افزایش تشنج [به عکس تشنج‌زدایی] به بالاترین حد خود است. این همان سیاست موسوم به «لبه پرتگاه» دالس است؛ و نتیجتاً برای به اصطلاح پیشگیری از وقوع جنگ هسته‌ای و نیز ممانعت از هر کمکی به مردم تحت ستم، اتحاد شوروی و همپیمانان آن را از اقدام به هر عملی که متضمن زیانی به سیاستهای استعمارگران امریکایی باشد، بازدارند.

دوران سوم: دوران تقسیم اردوگاه سوسیالیسم و از هم گسیختگی نیروهای سلی در جهان سوم است. موارد زیر در به وجود آمدن این وضعیت دخیل بوده‌اند:
 — مفسده‌جوییهای امریکا؛

— ارتجاع محلی که لزوماً به نظام سرمایه‌داری انحصاری پیوند خورده

بود؛

— فرصت‌طلبی و دغل‌بازی و حماقت و جهل موجود در کشورهای عقب‌

مانده.

در این دوران به دنبال بازسازی استعمارکهن در جهان سوم و تجدید شیوه‌های ارتباطی کشورهای عقب‌مانده، ارکان امپراتوری سرمایه‌داری انحصاری استحکام یافت. بساط استعمارکهن نه تنها از مستعمرات سابق خود برچیده شد بلکه نظام جدید بر آخرین بقایای مستعمراتی گذشته و حتی بر رژیمهای فئودالی منحل‌شده که از هماهنگ شدن با شیوه‌های جدید استعمارگران و خدمت به منافعشان عاجز بودند، تسلط یافت و در جهان سوم نیز رژیمهای مترجمی برپا شدند که کارآزمودگی و وقاحت بیشتری از خود نشان می‌دادند، کما اینکه رژیمهای مذکور حرکت‌های گسترده و نسبتاً نیرومندی با ظاهری مترقی براه انداختند تا بتوانند علاوه بر گروه‌های فرصت‌طلبی که حفظ موقعیتشان به حضور استعمار بستگی داشت گروه‌های بی‌خبر و بی‌تجربه و نیز آنانی را که به دلیل بحران اجتماعی، محیط مناسبی برای انجام وظیفه ملی خود نمی‌دیدند به آن جذب کنند و با فریادهای گوش‌خراش و شعارهای توخالی و عوام‌فریب خود، افکار عمومی جهان را تحت تأثیر قرار دهند بدین وسیله مانع بزرگی در برابر پیشرفت جامعه و مبارزه آن علیه ستم‌پیشگان بوجود آوردند.

البته علل وجودی چنین وضعی عمدتاً عقب‌ماندگی جامعه و سختی معیشت در آن بود. به این عوامل باید شبکه‌های خرابکاری و پایگاه‌های نظامی موجود در اطراف هر یک از کشورهای عقب‌مانده را افزود. در ضمن، تلاش همه‌جانبه بعمل می‌آمد تا چرخ‌های تاریخ از حرکت باز ایستند و با تجدید سازمان شبکه جهانی سرمایه‌داری از فروپاشی حتمی آن جلوگیری شود، ولی آمریکا در این دوران به جنگ سرد دامن می‌زد تا از شکافی که در اردوگاه سوسیالیسم ایجاد شده بود بهره‌برداری کند و میوه تلاش‌های خود را بچیند و از ضعف و ازهم‌گسیختگی جنبش‌های ملی در جهان سوم و نیز در افتادن اغلب جنبش‌های انقلابی در این جهان به‌ورطه فرصت‌طلبی و دغل‌کاری^۱ بهره‌برداری کنند.

چنانکه در این ایام نیرنگ‌بازانی که با «داد و ستد» بلندمدت خود به‌آزای رویارویی [دن‌کیشوتی] با استعمارکهنی که محکوم به زوال بود، به‌مراکز قدرت راه یافتند و این کار را نه در راه آزادی و استقلال بلکه به‌انگیزه خدمت به استعمار نوسیده آمریکایی انجام می‌دادند.

این کشور (امریکا) با تظاهر به قبول سیاست «همزیستی مسالمت‌آمیز» با

اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی اروپا، در جهت تعمیق شکاف در اردوگاه سوسیالیسم عمل می‌کرد و همزمان به محاصره چین و کشورهای سوسیالیستی آسیا ادامه داده و این کشورها را به طرق گوناگون مورد تجاوز و تهدید قرار می‌داد.

در همین دوران بود که عمیقاً درگیر جنگ ویتنام در آسیا شد و به تصفیه کسانی پرداخت که در پی، استوار ساختن استعمار نوین این کشور در جهان سوم، به یاریش شتافته بودند، زیرا ماسک ملی‌گرایی که اینان بر اثر حماقت، غرور و نادانی یا فرصت‌طلبی و خیانت در مبارزه «دون‌کیشوتی»^۱ علیه استعمارگران زیر پرچم امریکا! بر چهره زده بودند، برافزاده بود و مانع از آن می‌شد که به نقش خیانت‌آمیز خود، در امپراتوری امریکاییها ادامه دهند.

سیاست همزیستی مسالمت‌آمیزی که ایالات متحد به سبک امریکایی بدان لبیک گفت به دنبال این هدف بود که اتحاد شوروی را — به بهانه حفظ صلح جهانی — به سیاست رویارویی با مقاومت مردم ستم‌دیده در برابر استعمارگران، بکشاند؛ به دیگر سخن در پی تحمیل این اصل «غیر منطقی» بود که می‌گفت: «کسی که می‌خواهد در جهت پیشگیری از جنگها عمل کند اگر کمکی به استثمار انسان از انسان نکند لاقلاً باید نسبت به این جریان سکوت اختیار کند!»؛ این تلاشها با برتری جوییهای هسته‌ای [امریکا] همزمان گشته جهان را در برابر دوراهی قرار داده بود: «صلح امریکایی» که متضمن امنیت برای امپراتوری ستعمارانه او — که انتظار دارد بخش سوسیالیستی جهان را نیز شامل شود — باشد، یا «جنگهایی» همچون جنگ هسته‌ای، که به نابودی بشریت کره خاکی می‌انجامد.

طبیعی است که این هر دو راه یعنی «جاودانگی نظام امریکایی» و «نابودی جهان» در اساس خود با سنت هستی در تعارضند زیرا هیچ نظامی را نمی‌توان جاودانه دانست، همچنان که استثمار و هرگونه بندگی نیز ناگزیر باید به پایان برسد و صلحی جهانی بر کره خاکی حاکم شود و اینها زمانی تحقق می‌یابد که مرحله کنونی به پایان رسد و جوامع انسانی به دوران عالیتر خود و عدم ستم — پیشگی سرمایه‌داری و به همراه آن عدم هرگونه بندگی ناشی از آن، آنچه هم اکنون

۱. «دن کیشوت» شخصیت خیالپردازی که در شاهکار «سروانتس» بسیار عقیمتر از زمان خود زندگی می‌کرد و آن چنان دچار توهمات شده بود که مثلاً کاروانسرای مخروبه را، دزی مستحکم و رهگذران بی‌آزار را، ساحران بدکردار و زنان خدمتکار و روسپیان را، شاهزاده‌خانم و آسیاهای بادی را دیوان افسانه‌ای می‌پنداشت. — م.

میان جوامع و درون آنها حاکم است، نائل شوند؛ به علاوه همزیستی مسالمت آمیز — همچنان که خواهیم دید — سیاستی است که از جانب آمریکا تنها با اردوگاه سوسیالیسم طبق آن رفتار می شود و به موازات آن، سیاست دیگری وجود دارد که این کشور براساس آن با کشورهای عضو امپراتوری خود عمل می کند و آن سیاست زور و زورگویی و تجاوز در هر فرصتی است. به عنوان مثال، در منطقه ما (خاور میانه) می بینیم که آمریکا دائماً در حال کمک مادی و معنوی به تجاوزاتی است که از سوی اسرائیل علیه ما، صورت می گیرد.

استراتژی «واکنش همه جانبه» ای که در دوران جنگ سرد دنبال می شد چنانکه مشهود است با سیاست «همزیستی مسالمت آمیز» هماهنگی نداشت؛ از همان هنگام در آمریکا کسانی بودند که سیاست جنگ سرد را مورد انتقاد قرار می دادند که پیش از این بدان اشاره کردیم، در نظر منتقدین استراتژی مزبور استراتژی انعطاف ناپذیری بود که نمی توانست هنگام ضرورت، نیازهای ایالات متحد آمریکا را در مورد دخالت در مناطق مختلف جهان سوم — آنگاه که فرضاً یک انقلاب ملی در یکی از کشورهای این جهان برای رهایی از استعمار پیا شود — برآورده سازد، لذا استراتژی «واکنش ملایم» مطرح شد که ژنرال «تایلور» آن را بنیاد نهاد و از آن دفاع کرد، در این استراتژی، چهار گونه جنگ در نظر گرفته شده است:

۱. «جنگ جهانی» که مستقیماً میان دو اردوگاه ایجاد شود؛
۲. «جنگ محلی» یا «محدود» که در آن قوای ایالات متحد آمریکا، شرکت داشته و در منطقه محدودی از جهان یا در یکی از کشورها، پیا شود. حال طرف مقابل خواه از همان منطقه و کشور بوده یا از خارج آن منطقه، آمده باشد؛
۳. «جنگ ویژه» که اساساً نیروهای مزدوری عاملش هستند که از طریق ایالات متحد مسلح می شوند و رهبری سیاسی - محلی آنها با دلار آمریکا پیوند ناگسستنی دارد و این کشور در محافل بین المللی نیز از آنها حمایت می کند، چنین جنگی با نظارت مستشاران آمریکا صورت می گیرد؛ جنگ ویتنام از اینگونه بود ولی خیلی زود و وقتی که آمریکا ناگزیر شد با ارتش، هواپیماها و ناوگان خود وارد کارزار شود تبدیل به جنگ محدود از نوع دوم این تقسیم بندی گردید که بالاخره به شکست مفتضحانه او منجر شد؛
۴. «جنگ با واسطه»^۱ جنگی است که ایالات متحد از طریق یکی از

۱. همچنان که در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و انقلاب اسلامی، شاهد آن

وابسته‌های نظام استعمار جهانی خود — مانند اسرائیل — درگیر آن شود. این نوع جنگ با نظارت کامل امریکا صورت می‌گیرد و از حمایت‌های سیاسی و مادی لازم، برخوردار است، همچنان که امریکا پیش از آن نیز نیازهای مادی رژیم‌های سرسپرده را برای انجام مأموریت‌های محوله، برآورده می‌ساخته تا در وضعیتی که استعمار جهانی مقرر داشته، به بقای خود ادامه دهد.

امریکا در استراتژی «واکنش ملایم»، نیروها و شیوه‌های کلاسیک خود را تکامل بخشید و در کنار آن به تکمیل سلاح‌های هسته‌ای و ابزارهای حمل موشکی و هوایی آن پرداخت و اهمیتی ویژه به نیروهای رزمی سلاح سبک داد که بتوانند با نیروهای سردمی در «جنگ‌های نامنظم» درگیر شوند که در این زمینه به‌عنوان مثال، واحدهایی ایجاد کرد که بتوان با هلیکوپتر جایجا کرد و آنها را «سواران فضا» نامید.

دوران چهارم: دورانی است که هم‌اینک در آن قرار داریم و از دوره ریاست جمهوری کارتر آغاز شده است و ویژگی‌های اساسی آن عبارتند:
 نخست: رشد سریع تکنولوژی صنعتی در طرفین — اعم از کلاسیک یا هسته‌ای — در حد تأمین نیازهایشان برای هرگونه جنگ.

دوم: آمادگی نظامی — کلاسیک و هسته‌ای — در هر دو اردوگاه متخاصم، به‌حد بسیار پیشرفته‌ای رسیده و همچنان با سرعت سرسام‌آوری رو به پیشرفت دارد. پیش از این گفتیم بپا شدن جنگ هسته‌ای محدود میان دو قطب جهان، اتحاد شوروی و ایالات متحد امریکا از لحاظ جغرافیایی و تسلیحاتی چیزی است که احتمال بسیار اندکی دارد چنانکه شدت جنگ هسته‌ای تمام عیار میان این دو اردوگاه نیز علی‌رغم وسایل تخریبی پیشرفته‌ای که در اختیار دارند به‌صورت تصاعدی افزایش نمی‌یابد بلکه در همان نخستین لحظه‌های شعله‌ور شدن، با استفاده از تمامی اسکانات ویرانگری که در اختیار طرفین است، آغاز می‌شود.

همچنین دیدیم که طرف تأخیرکننده در واقع به‌دشمن خود فرصت می‌دهد تا کشورش را به‌طور کامل به‌ویرانه‌ای بدل سازد و مادام که این یک نیز دیر یا زود منتظر چنان بلایی از سوی دشمن خویش است، هرگز این فرصت را از کف نمی‌دهد، کما اینکه در مورد امریکا این امر سابقه داشته که بدون هیچ توجیه نظامی، بمب‌های اتمی خود را بر شهرهای ژاپن — که رفته بود تا خود را تسلیم کند — فرود آورد، همچنین نمونه‌ای از استنباط نظامی «واکنش همه‌جانبه» را در گفته‌های ژنرال امریکایی «لوسی» فرمانده پروازهای استراتژیک امریکا در دوره آیزنهاور، دیده‌ایم که معتقد به‌حمله هسته‌ای سه باره در یک نوبت علیه اتحاد شوروی بود؛ اتحاد شوروی به‌نوبت خود با وجود تأکید بر شعار همیشگی خود

درباره «همزیستی مسالمت‌آمیز» همه اینها را بخوبی می‌بیند و کاملاً درک می‌کند که درحقیقت هیچ نیرویی جزاراده انسان متعادل و صلح‌جو، برای جلوگیری از شعله‌ور شدن جنگ هسته‌ای وجود ندارد.

پیش از این و به اتفاق هم برخی اظهارات مسئولین شوروی، درباره این موضوع را — که تردیدی نسبت به طبیعت جنگ جهانی معاصر باقی نمی‌گذارد — مرور کردیم و دانستیم که چنین جنگی، جنگ اتمی خواهد بود که سیر طبیعی آن پس از انفجار اولین بمبها، تابع قوانین ذاتی خویش است، نه تابع قانون و اراده کسی که آنها را بکار گرفته است؛ چرا که در مسیر خود به‌سوی مقصد دارای سرعت سرسام‌آوری بوده و از قدرت تخریبی فوق‌العاده‌ای برخوردار است.

در اینجا ناگزیر باید بخشی از مسائل مهمی را که از سوی بعضی مفسرین نظامی عنوان شده که باعث ایجاد پندارهای نادرستی در اذهان خوانندگان می‌شود، اشاره کنیم، برای مثال «دقت موشکها» به‌گونه‌ای مطرح می‌شود که گویا موشکی که با دقت پرتاب شده باشد حتماً به هدف اصابت خواهد کرد، در حالی که اصابت چنین موشکی به هدف، که همراه تعداد کافی از موشکهای دیگر که در شرایط معین و با توجه به «مستطیل پراکندگی سقوط» پرتاب شده‌اند، تنها یک احتمال است و «دقت» در پرتاب شونده‌ها، تعبیر علمی‌اش نزدیکی به هدفی است که به مستطیل پراکندگی سقوط بستگی پیدا می‌کند و میزان آن به ابعاد این مستطیل مربوط می‌شود و این ابعاد علی‌رغم هر پیشرفت تکنولوژیک انسان، هرگز به‌صفر نمی‌رسند.

هیچ شرایطی نمی‌توان پدید آورد که مانع از پراکندگی سقوط در پرتاب شونده‌ها شود. حال این پرتاب شونده‌ها — از هر نوع که می‌خواهند بوده یا از هر تکنولوژی که در ساخت آنها بکار رفته، باشند — ناگزیر طبق قوانین بالستیک، در اطراف هدف مورد نظر پراکنده می‌شوند و این هم درست است که انحراف از هدف تا حدودی بوسیله نیروی [عظیم] انفجار جبران می‌شود، بویژه که میدان اثر انفجار هسته‌ای به چندین کیلومتر می‌رسد، ولی مسئله احتمالات در مورد برخی هدفها — که فرضاً بدقت، مشخص نشده‌اند یا هدفهایی که با وسایلشان در پناهگاههای مطمئنی جای گرفته‌اند یا سرانجام آنهايي که متحرکند — همچنان باقی می‌ماند و نیازمند ابزار و تلاش کارشناسان و صرف زمان برای مشخص کردن هدف و آمادگی تعداد مناسبی از موشکها و بمبهای هسته‌ای برای پرتاب به‌سوی آن است و بنابراین هدفهای بزرگ و آشکاری مانند شهرها و مناطق صنعتی و مشابه آن، هدفهای ایده‌آلی برای بمبارانهای غافلگیرانه و پاسخ به آنهاست. ما بار دیگر به این موضوع خواهیم پرداخت.

سوم: نظام سرمایه‌داری جهانی انحصاری در این دوران، درگیر بحران عمومی عمیقی است که توده‌های مستضعف را در کشورهای پیشرفته و عقب‌مانده این نظام با تورم و گرانی وحشتناک، رنج می‌دهد، طبق آمارهای منابع مربوطه در سازمان ملل متحد، در جهان سوم در کنار میلیونها نفری که هیچ تأمینی در زندگی ندارند و شخصیت آنان از سوی استعمارگران و مزدورانشان لگدمال می‌شود، ششصد میلیون گرسنه وجود دارد و در کشورهای پیشرفته جهان سرمایه‌داری نیز بیکاری از رقم میلیونها نفر تجاوز کرده است.

این «بحران» نشانگر وجود فساد در روابط یک نظام است که تبدیل به موانع و سدهایی در برابر جریان حیاتی آن می‌شود که بزودی تشکیلات آن را از پای درمی‌آورد، جنگها و برخوردهای حاد اجتماعی، همیشه — و اکنون نیز — ناشی از بحرانهایی بوده است که حل آنها در گرو فروپاشی یا تغییر روابط فاسد آن نظام بوده است و چنانچه طرفی که از آن [نظام] دفاع می‌کند (موقتاً) پیروز شود به پیچیدگی و شدت این بحران می‌افزاید؛ می‌گوییم موقتاً، زیرا جنگ یا برخوردهای حاد اجتماعی که از فساد روابط نظام ناشی شده‌اند، نمی‌توانند مصلح نهایی این روابط باشند و محال است که روابط ثابت حاکم بر این «نظام» بتوانند برای همیشه، در برابر تغییرات فزاینده اجتماعی، مقاومت کنند.

دو جنگ جهانی در گذشته، نشانگر دو بحران عمومی عمیقی بود که گریبانگیر نظام سرمایه‌داری انحصاری جهانی شده بود. در نخستین جنگ جهانی، این نظام با خروج روسیه تزاری از آن — که منجر به تشکیل کشور اتحاد شوروی شد — دچار ضربه مهلکی شد ولی روابط [فروخته] این نظام با این جنگ «بهبودی» نیافت و امپراتوریه‌ها همچنان تشنه انتقام باقی ماندند تا آتش جنگ جهانی دوم مشتعل شد و نتیجتاً این امپراتوریه‌ها از هم فرو پاشید و بر ویرانه‌های آنها، امپراتوری جهانی سرمایه‌داری انحصاری چند جانبه به سرکردگی ایالات متحد آمریکا، شکل گرفت و در جهان سوم کشورهایی تشکیل شدند که از نظر سیاسی مستقل و از نظر اقتصادی، به جهان پیشرفته سرمایه‌داری، وابسته بودند، ولی همه این دگرگونیها باعث نشد که این نظام از فساد خود رهایی یابد و علی‌رغم اینکه تلاشهای گسترده آمریکا در بحرانی ساختن وضع جهان و پیروی از سیاست تجاوز و قلدری در جهان سوم، این کشور هرگز نتوانسته راهی برای خروج از بحران عمومی خود — که به هر حال رو به فزونی است — بیابد.

جنگهای تجاوز کارانه‌ای که امپریالیسم هراز گاهی در این سو و آن سوی جهان سوم شعله‌ور می‌ساخت، تنها به افزایش فساد در روابط نظام جهانی، منجر می‌شود. اگر بحران انرژی را — که خود یکی از نمودهای اصلی بحران

عمومی سرمایه‌داری انحصاری کنونی است — در نظر بگیریم، می‌بینیم که در پی دو جنگ تجاوزکارانه‌ای که امپریالیسم از طریق اسرائیل در سالهای ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ علیه ما برآورد، این بحران به شکل خطرناکی بالا گرفت و به وضعیت کنونی انجامید که در آن مترجعترین و سیاهترین دسته‌های سرمایه‌داری انحصاری به قدرت رسیده و در عمده‌ترین پایگاه آن [امریکا] پدیده «ریگان-هیگ» زمام قدرت را بدست گرفته‌اند که از همان نخستین لحظات رسیدن به قدرت، نشان دادند که در جستجوی یافتن راهی برای نجات از این بحران نیستند و در پی چنان استراتژی هستند که کمترین وقعی به عواقب خطرناک جنگ جهانی (هسته‌ای - سوشکی) نمی‌دهد.

این همپالگیهای (ریگان-هیگ) چیزی را مناسبتر از استراتژی «واکنش ملایم» ژنرال تایلور — که پیشتر به تفصیل از آن سخن گفتیم — نیافتند و معتقد شده‌اند که باید در پیاده کردن این استراتژی تجدید نظر بعمل آمده، آن را نه در شرایط «همزیستی مسالمت آمیز» بلکه در شرایط «جنگ سرد» تازه‌ای، به‌سورد اجرا گذارد. این شرایط عبارتند:

الف — تلاش جدی در جهت بالا بردن احتمال جنگ هسته‌ای با بکارگرفتن هر وسیله‌ای برای آماده نگهداشتن سازمان جهانی ارتش نظام سرمایه‌داری انحصاری، آن هم به گونه‌ای که تا آنجا که میسر است ویرانی و خرابی را از خاک ایالات متحد آمریکا به دور نگه‌دارد و آن را در مناطق دیگری که در نزدیکی اتحاد شوروی قرار دارند، تمرکز بخشد، تحقق چنین هدفی آمریکا را قادر می‌سازد هر نوع جنگ و درگیری را بر جهانی که رویارویش قرار گرفته — اکثریت مطلق بشریت و از جمله شهروندان ستم‌دیده آمریکایی — تحمیل کند. از جنگهای کوچک گرفته تا وسیعترین جنگها، با سلاحی که خود او اراده کند و در هر زمانی که او دلش بخواهد؛ مسلماً چنین وضعی چیزی نیست جز تلاش برای یافتن تسلط مطلق بر جهان، که البته امر محالی است.

ب — گسترش دانه جنگهای محدود و تصمیم جدی به شعله‌ور ساختن آنها هنگامی که به تجاوزگری و ستم‌پیشگی امپریالیسم، اعتراض شود. بدین مناسبت برخی عبارتهایی را که پیش از این نقل کردیم، تکرار می‌کنیم: «... در دوران ریاست جمهوری پرزیدنت کارتر گروهی از استراتژیستهای مخالف وی که سیاست غیر دخالت‌جویانه او را به باد حمله گرفته بودند، توضیح می‌دادند که دست کشیدن آمریکا از مناطقی همچون انگولا و اتیوپی — هر چند محدود بوده‌اند — می‌توانستند مشوق رویاروییهای بزرگتر در مناطق حساستری همچون خاورمیانه باشند... و این — برگر وزیر دفاع کنونی، همان چیزی را می‌خواهد که ژنرال تایلور می‌خواست و

«مرام» پرزیدنت ریگان تنها اندکی از استراتژی «واکنش ملایم (انعطاف‌پذیر)» متفاوت است.

استراتژی جدیدی که هم اکنون به‌سورد اجرا گذارده می‌شود، می‌رود تا شمول خود را به‌کمال رساند، و از این پس تمامی مناطق جهان — مستقیم یا غیر مستقیم — منافع حیاتی امریکا را تشکیل می‌دهند و به‌همین دلیل است که دولت ریگان آماده هرگونه دخالت نظامی علیه فعالیت‌هایی است که ممکن است شامل اقدامات خصمانه از سوی کشورهای واسطه‌ای همچون، کوبا، لیبی یا ویتنام باشد.

ممکن است ایالات متحد امریکا ناگزیر به اقداماتی در جهت گسترش عمودی یا افقی شود؛ گسترش عمودی یعنی انتقال از سلاح کلاسیک به سلاح هسته‌ای، در حالی که گسترش افقی به‌مفهوم توسعه جغرافیایی جنگ است...» در صفحات قبل نیز اظهارات برخی از مسئولین کنونی امریکا را که در مورد شعله‌ور ساختن جنگ «محدود» هسته‌ای بیان شده بود، یادآور شدیم.

بنا به آنچه گفته شد، امریکا از آغاز دوره ریاست جمهوری کارتر — یعنی اوایل این دوران — به ایجاد «نیروی واکنش سریع» همت گماشت و اعلام کرد که این نیرو آمادگی آن را دارد که در هر نقطه از جهان سوم — بویژه منطقه خلیج فارس — دخالت کند و به‌همین منظور در کنار پایگاه‌های دیگری که ساخته، یا در دست ساختمان دارد، پایگاه عظیم «دیه‌گو گارسیا» را با بودجه دهها میلیارد دلاریش در اقیانوس هند، بنا کرد و به‌عنوان مثال میلیاردها دلار برای به‌تمام رساندن پروژه فوق‌العاده مهم در منطقه «ایله - سینا» اختصاص داده تا فرودگاهها و تأسیسات پر حجم دیگری در آن ساخته شود و دهها میلیارد برای ساخت انواع گوناگون ناوهای جنگی و هواپیما برای مقاصد تجاوزکارانه علیه جهان سوم اختصاص داده است.

اجازه دهید خبر مهمی را که تحت عنوان «واشنگتن تصمیم دارد سطح دریاها را با (ناو- پایگاهی) به‌منظور دخالت سریع بیوشاند» بخاربه شده است، برایتان نقل کنیم: «وزارت دفاع امریکا مقرر داشته که آبهای کره زمین را با (ناو- پایگاهی)، که حامل تجهیزات نظامی و نیازمندیهای «نیروی واکنش سریع» هستند، بیوشانند. یک کاپیتان دریایی به‌نام «مارک براندر» به‌عنوان سخنگوی وزارتخانه گفت: درحال حاضر این پوشش را تنها در مورد اقیانوس هند می‌توانیم عملی کنیم. ما قصد داریم محدوده این کار را توسعه داده، شامل مناطق دیگر

جهان نیز بنماییم. «براند» یادآور شد که استراتژیستهای پنتاگون متقاعد شده‌اند که نمی‌توان از سهم‌ات ذخیرم‌شده در دریاها برای واحدهای نیروی واکنش سریع، بی‌نیاز بود. این راه‌حل به ارتش آمریکا امکان می‌دهد که در نخستین فرصت، در صورت ایجاد هرگونه بحران در هر منطقه دوری که باشد، دخالت کند. وی افزود این وسیله «ناو- پایگاه» انعطاف‌پذیری ما را افزایش می‌دهد و بنظر می‌رسد که نسبت به ذخایری که در خشکی قرار دارند—به دلیل قدرت تحرک «ناو- پایگاهها»—کمتر در معرض خطر عملیات خرابکارانه واقع می‌شوند. اخیراً پنتاگون آن‌چنان به تقویت موقعیت خود در جزیره «دیه‌گوگاریسیا» پرداخته که این جزیره با ۲۷ کیلومتر مربع مساحت به پایگاه حقیقی ارتش آمریکا در اقیانوس هند، تبدیل شده است. در ماه گذشته سه «ناو- پایگاه» جدید به این جزیره رسیدند که با احتساب آنها شمار ناوهای که تجهیزات نیروی واکنش سریع را حمل می‌کنند به دوازده فروند بالغ شده است. از سوی دیگر کنگره و مجلس سنای این کشور مقرر داشت که مبلغ $\frac{7}{1}$ میلیارد دلار را به ساخت تأسیسات نظامی آمریکا در خارج از این کشور، اختصاص دهد که از آن میان چهارده میلیون دلار جهت توسعه پایگاه «راس نباس» در مصر اختصاص یافته است.

ج— تحکیم پیوند میان قوای نظامی حکومت‌های «سرسپرده» ای که ایالات متحد و همپیمانانش آنها را مسلح می‌سازند و با مستشاران و مزدوران و جاسوسان خود بر آنها نظارت کامل دارند تا در جنگ‌های ویژه‌ای که در استراتژی تایلور از آن نام برده شد، بکار روند. وقتی می‌گوییم «تحکیم پیوند» منظور پیوند این نیروها به سازمان جهانی ارتش ایالات متحد آمریکا است؛ و به عنوان مثال، اعلام مسئولان این کشور در اواخر سال گذشته و به مناسبت فروش برخی سلاح‌های پیشرفته به عربستان سعودی، مبنی بر اینکه عربستان سعودی روابط استراتژیک مستحکم [با ما] دارد، در واقع نشانه‌دهنده همین موضوع است و تنها در چارچوبی که بدان اشاره کردیم، مفهوم پیدا می‌کند.

د— ایالات متحد همچنین در اواخر سال گذشته اعلام کرد که «اسرائیل»، وابسته استراتژیک آن بشمار می‌رود و با این کشور نیز پیمان استراتژیک به امضا رسانده است. این توافق و آن اعلام، تنها در چارچوبی قابل توجیه و تفسیر است که دلالت بر، گستردن هرچه بیشتر میدان مجاز برای مزدوران و وابسته‌هایش در جهت فراخی بال در اقدامات ویژه این کشور و نیز دلالت بر افزایش نظارت آمریکا بر مانورهای این سرسپردگان برای منضبط ساختن رفتارشان، دارد، زیرا چه بسیار اتفاق افتاده که این سرسپردگان و جیره‌خواران به اقداماتی دست‌زده‌اند که هماهنگی چندانی با سیاست‌های سرکرده آنان در آن سوی دریاها، ندارد.

استراتژی ایالات متحد امریکا در عصر حاضر، در این راستاست که سلاحهای کلاسیک به همراه سلاح اتمی، در بالاترین سطح خود مورد استفاده قرار گیرند و این دولت — یس از آنکه از فراهم آوردن مقدمات نظامی — جهانی یاد شده فارغ شد — طبق آنچه که مسئولین آن به کرات اعلام داشته‌اند برای حمله اتمی به هر مقیاسی که اراده کند و در هر زمان که مناسب بداند و هر جایی را که بخواهد، نیاز به هیچگونه بهانه و توجیهی ندارد. قسمت عمده و اساسی این مقدمات عبارتند:

ساخت یک سازمان هسته‌ای - حرارتی که تشکیلات آن از اروپای غربی آغاز شده و تا دریای مدیترانه ادامه یافته و ترکیه، اسرائیل، مصر، سعودی و پاکستان را دربرگیرد و آنگاه در استداد مجمع‌الجزایر متشکل از فیلیپین، تایوان، ژاپن و آلاسکا حضور داشته باشد که عملاً کره جنوبی را نیز شامل می‌شود. امریکا تلاش دارد چین را نیز در این جمع وارد کند تا جای خالی بزرگی که در این خط وجود دارد — و در واقع بر سیبری و میانه‌های بخش آسیایی شوروی مشرف است — پر سازد، کما اینکه تصمیم دارد سازمان اتمی - جهانی یاد شده را با موشکهایی با برد متوسط و با کلاهکهای هسته‌ای متوسط و کم قدرت از جمله بمب نوترونی، مجهز سازد. این کمربند اتمی ایجاد شده در گرداگرد اتحاد شوروی را، زیر دریاییها و ناوهای موشکی - اتمی در دریا و دریاچه‌های نزدیک و نیز هواپیماهای حامل بمب اتمی که همواره در نزدیکی مرزهای اتحاد شوروی در پروازند یا در فرودگاههای نزدیک این مرزها، آشیانه دارند، تکمیل می‌سازند.

تمامی سلاحهای کلاسیک زمینی، دریایی و هوایی که در حول و حوش اردوگاه سوسیالیسم قرار گرفته‌اند، برای حمله نخستین بر این اردوگاه، در نظر گرفته شده‌اند، ولی نیروی ذخیره موشکی - هسته‌ای همچنان در خاک ایالات متحد و بر زیر دریاییها و کشتیهایی که در دریاها دور در حرکتند، و نیز در پایگاههای مستحکم به دور از این جبهه و ساهواره‌های اتمی و بالاخره نیروی هوایی استراتژیک دور پرواز، باقی خواهند ماند. این ذخایر، موشکهای قاره‌پیما و ذخایر عظیم هسته‌ای و انواع گوناگون سلاحهای کلاسیک را در بر می‌گیرند.

این برنامه‌ریزی برای تدارک یک حمله هسته‌ای غافلگیرانه در درجه نخست بدین منظور صورت می‌گیرد که از طریق کمربند هسته‌ای و سلاحهای کلاسیکی منظم به آن، بار سنگینی بر دستگاه نظامی اتحاد شوروی وارد آید؛ این کار با تعدد نقاط حمله به میزان بسیار زیاد که هر یک ویژگی خود را داشته باشد و نیز با بکارگیری وسایل و تجهیزات دقیق با برد کوتاه و با قابلیت انتقال بسیار زیاد به دلیل سبکی وزن، تحقق پیدا می‌کند.

سردمداران امریکا امیدوارند که بدین ترتیب اتحاد شوروی ناگزیر شود تمام تلاش و نیروی خود را در نخستین روزهای جنگ — و به عبارت دقیقتر ساعت‌های نخست نبرد، زیرا احتمال اینکه چنین جنگی به شبانه روز انجامد، بسیار اندک است — برای مقابله با کمربند یادشده و تلاش در جهت نابود ساختن هدفهای متعدد آن در اروپا، کشورهای عربی، خاور دور — که بطور کلی به توفیق امریکا نسبت به بازپیچه ساختن چین خوشبین نیستیم — . . . بکار گیرد و بدین ترتیب آنها [امریکاییها] امیدوارند سرزمینشان از این جنگ خانمانسوزی که تمامی اقوام کمربند نامبرده را شامل می‌شود، به دور ماند و توفیق یابد در فرصت مناسب علیه اتحاد شوروی — که در آن حالت تضعیف شده است — وارد کاپوزار شود.

هدفهای گوناگون غیرنظامی و ذخیرهٔ سلاحهای کلاسیک در نزدیکی مرزهای اتحاد شوروی نیز بنوبه خود بار سنگینی بر دوش دستگاه هسته‌ای — حرارتی اتحاد شوروی، بویژه هنگامی که این دستگاه موظف به نابودسازی آنها باشد، تحمیل می‌کند. وجود احتمال حملهٔ غافلگیرانه، به آن صورتی که در اینجا بررسی کردیم تنها موجب آن نمی‌شود که وسایل و ابزارهای موجود مستهلک شوند، بلکه باری است بر دوش نیروهای متخصصی که باید این وسایل را بکار اندازند و چه بسا ممکن است فزونی این وسایل، بار اضافه‌تری نسبت به نیروی انسانی مورد نیاز خود، تحمیل کند.

ولی تمامی محاسبات امریکا، بر اساس کسب سود برای انحصارگران بزرگ و بازرگانان سلاح، متکی است و بیشتر به حسابگریهای قماربازان و ریسک‌کنندگان شبیه است، برای مثال در اینجا استعمارگران امریکایی با این استراتژی که برای خود در پیش گرفته‌اند و با ایجاد کمربند موشکی — هسته‌ای در اطراف اتحاد شوروی، درحقیقت با زندگی میلیون‌ها انسان بی‌گناه به قمار پرداخته‌اند؛ این است که می‌بینیم چنان خشم و نفرت عمیقی در مردم این مناطق بروز می‌کند، که به حکام آنجا نیز سرایت می‌کند.

در اینجا رابطه و «همپیمانی» بدین صورت درآمده که همپیمان ضعیف سپر بلائی همپیمان قوی در تحمل ضربات سرگبار، شده است، درحالی که تنها از یک فرماندهی ناشیانه برمی‌آید که در پی حملهٔ غافلگیرانهٔ امریکا، چنان واکنش کذایی [مورد انتظار امریکا] را نشان دهد و هدفهایی را که ویران ساختنشان بنیاد نظام سرمایه‌داری را نابود می‌سازد، رها کند و به دنبال آن چنان عملیات نافرجاسی رود که منجر به تحلیل نیروی دستگاه موشکی — هسته‌ایش شود — این نیروها، چنانچه هنگام واکنش، تأخیر داشته باشند یا با دقت هدفگیری

نکنند با شتاب بیشتری نسبت به نیروهای دشمن رو به افول می‌روند.

جنگ «موشکی- هسته‌ای» پیش از هر چیز جنگی است همه‌جانبه به مفهوم واقعی کلمه، چه، ویرانی و خرابی آن شامل همه چیز اعم از نیروی انسانی و مؤسسات و بنیادهای اجتماعی دشمن می‌شود. پس از این جنگ اثری از روابط و سازمانهای جاسعه باقی نخواهد ماند. پیش از این نیز گفتیم که حمله غافلگیرانه و پاسخ آن عملاً همزمان می‌شوند و در صورتی که امریکاییها، شوروی را با حمله‌ای هسته‌ای و تمام‌عیار غافلگیر کنند، اینان [شورویها] تماماً به همان نحو عکس‌العمل نشان خواهند داد و باز همچنانکه گفتیم از لحظه‌ای که آتش این جنگ شعله‌ور شود—همچون هر انفجار دیگری که در طبیعت انجام گیرد—تمامی قوانین و معادلاتی که تا پیش از آن لحظات جاری بودند، متوقف می‌شوند تا یک سلسله جریانات پرشتابی که تابع قوانین و معادلاتی دیگرند، حکمفرما شوند و دقیقاً به همان گونه که منفجرکننده بمب هیچ قدرتی برای جلوگیری از خطسیر تشعشعات آن، در لحظه انفجار ندارد، رهبران این جنگ هسته‌ای نیز پس از آغاز آن هرگونه وسیله و نقطه اتکایی را برای اعمال اراده خود بر سیر حوادث پس از آن از دست می‌دهند.

پیش از این، نقل قولهایی از دانشمند اتم‌شناس «تیلر» — پدر بمب هیدروژنی امریکا— آوردیم که می‌گفت هواپیماهایی که به سوی هدفهای تعیین شده در اتحاد شوروی به پرواز درآیند به هیچ عنوان — حتی اگر فرمانده خود دستور بازگشت دریافت دارند— نمی‌توان پیش از پایان مأموریت خود بازگرداند. از اینجایی توانیم میزان «دروغگویی» — اگر نگوئیم سبک‌سغزی— آن رهبرانی را که فرضاً «هواپیماهای فرماندهی» تهیه می‌بینند تا به ادعای خویش در قضا و به دور از میدان نبرد امکان رهبری عملیات جنگ هسته‌ای را در صورت وقوع بدست گیرند، پی‌ببریم. به عنوان مثال در مجله «استراتیجیا»^۱ ذیل مطلبی تحت عنوان «متن کامل برنامه‌های استراتژیک ریگان» می‌خوانیم: «برای تقویت مراکز فرماندهی نیروهای استراتژیک امریکا در جنگ هسته‌ای، برنامه‌ریزی می‌کنیم و برای تضمین بقای این مراکز، قرارگاههای فرماندهی هوایی از نوع «AB» فراهم می‌آوریم تا هنگام جنگ در اختیار فرماندهی جنگی قرار گیرد. این قرارگاههای هوایی را هواپیماهایی از نوع (AC-B5) که در اختیار فرماندهان نظامی است اسکورت می‌کنند تا قادر به تحمل اثرات [بمبارانهای] اتمی باشند. . . این نوع فرماندهی ممکن است واقعاً مناسب باشد، منتها به شرطی که تمامی سکنه ایالات

متحد آمریکا و مؤسسات بنیادی آن مثل کارخانه‌ها و نفت — سوخت هواپیماهای فرماندهی — و مخازن آن و... همه و همه در فضا شناور باشند! تازه وسعت این هواپیمایی که قرار است فرماندهی جنگ جهانی هسته‌ای را همراه با وسایل و نیازها و دستیاران آنها و... حمل کند، مورد سؤال است، همچنان که موجودیت طرفه‌ایی که این فرماندهی، زیر بمبارانهای هسته‌ای باید با آنها تماس برقرار کند نیز زیر سؤال می‌رود. ولی آنچه مسلم است این است که بقای این فرماندهی در فضا به دلایل سوختی، نمی‌تواند به طول انجامد و اینان ناگزیر به سرزمینی باز می‌گردند که چه بسا — به دنبال فاجعه اتمی — تنها مأمن انسانهای آدمخواری شده باشد که به دورانهای کهن تاریخی بازگشته‌اند و آنان [فرماندهی جنگ اتمی] را طعمه خود سازند... ولی آیا تمدن و پیشرفت این استعمارگران بیش از آن آدمخواران بدبخت است؟ ... هرگز!

در اینجا به توصیفی که یک ژنرال پنتاگون — که بیش از همه طرفدار شعله‌ور ساختن جنگ هسته‌ای است — از منطقهٔ بمباران شده، دارد، می‌پردازیم؛ ژنرال «دیفرس» می‌گوید: «... آنها — یعنی سربازان او — باید در مناطقی که بمبهای تاکتیکی هسته‌ای کاملاً ویرانشان ساخته نقل و انتقال کنند، در واقع اینان نمی‌توانند برای نقل و انتقال خود، از جاده‌ها و یا از خانه‌های سر راه، کمک گیرند، همچنان که — به دلیل نابودی مردم و تبدیل زمینها به صحرای لم یزرع — نمی‌توانند از امکانات غذایی آنها یا گیاهانی که در زمین می‌روید، بهره ببرند؛ آنها در محدوده‌ای قدم برمی‌دارند که در حقیقت زندگی و تمدن مدفون شده است...».

و امروز، به دنبال مطالعات بسیار جدی، برای همه مردم — از جمله خود امریکاییها — مسلم شده که، در یک جنگ موشکی — هسته‌ای حتماً نیرو و امکانات دو طرف به ویرانی مطلق کشانده می‌شود. «... مانوری زیر نظر (سازمان امریکایی دفاع مدنی) انجام گرفت و فرض بر این بود که ۲۶۳ بمب هسته‌ای — حرارتی با انرژی ۵ مگاتن بر ۲۲ هدف نظامی و غیرنظامی فرود آمده است و ۱۰۹ [موشک] پرتاب شونده که انرژی هر کدام از یک تا ده مگاتن متغیر بوده و جمع انرژی آنها به ۶۲۹ مگاتن می‌رسید، بر روی ۷۱ شهر با جمعیت بیش از ۶۸ میلیون نفر شلیک شده است و به هدفهای نظامی، از جمله فرودگاهها، پایگاههای موشکی و شاهراههای استراتژیک و... ۱۵۴ موشک با مجموع انرژی ۸۱۷ مگاتن اصابت کرده است، مطالعات و بررسی انجام شده در این سانور نشان داد که هریک مگاتن که بر اجتماعات بشری امریکا فرود می‌آید... ۷۰ کشته بجای می‌گذارد

و اینکه مجموع زیانهای جانی به ۴ میلیون نفر بالغ می‌شود و اگر به شهر نیویورک به تنهایی دو موشک (فرضی) با انرژی ۱۰ مگاتن پرتاب شود، زیانهای وارده ۶ میلیون نفر— یعنی نیمی از جمعیت آن— خواهد بود. همه اینها در عرض ۲۴ ساعت انجام خواهد گرفت ولی اگر فرض کنیم که متجاوز، علیه پایگاههای موشکی اقدام به حمله کند در آن صورت نه به ۳۰ موشکی که گفتیم [در سانور] بلکه به هزاران موشک نیاز دارد. عامل دیگری نیز هست که باید بدان توجه کرد: کشوری که حمله غافلگیرانه را آغاز می‌کند موشکهای خود را علیه پایگاههای دور موشکی، به هدر نمی‌دهد بلکه تنها آنچه می‌تواند انجام دهد، حمله به شهرهای بزرگ دشمن است...»^۱.

بررسی فوق، تقریباً دردو دهه پیش صورت گرفته و بی‌مورد نیست، یادآور شویم که از آن هنگام تا به امروز ذخایر موشکی - هسته‌ای در هر دو اردوگاه بطرز شگفت‌آوری افزایش یافته و روز بروز نیز با شتاب بیشتری - از لحاظ کمی و کیفی - فزونی می‌گیرد.

باید توجه داشت علی‌رغم هر پیشرفتی که در وسایل و ابزارها پدید آید و در هر شرایطی که باشد، هرگز نمی‌توان سد دفاعی مطمئنی در برابر حمله هسته‌ای فراهم آورد و در یک جنگ اتمی، انرژی وسایل حامل بمب هسته‌ای که قادر به درهم کوفتن دفاع دشمن باشد - در صورت اصابت به هدف - بسی بیش از حد لازم برای ایجاد ویرانی مطلق است.

۱. ژنرال بی‌یر کالوا، استراتژی دودان هسته‌ای، ص ۱۳۸ و ۱۳۹.